





باب النكاح

بسم الله الرحمن الرحيم

ایام و ایامات آن و تبیین مواضع و اعجابات در یک از آن در  
 بدو و در سلسله تقریر بر بنط و مختصر ساخت بر وجهی که قریب  
 بعید از آن مستفیدی تواند شد و بعد از تنظیم آن بر پنج مضمون و  
 در آن بر سبب مذکور از آن موضوع و شرح ساخت با سبب مضمون  
 الجنبات معالی نصاب دستور و عظم سبب انتظام امور یعنی آدم  
 ظلم اسم العدل و الانصاف با دم قواعد الجور و الاعتساف از رابع  
 علام الشریعه الغرائبه جمایر العلماء و مشاهیر الفضلاء منبج الجود  
 الانصاف و مجمع الخیر و الاعطاء صاحب الطیغ السام و الذم المسموم  
 مؤلف فی المفاصل بذات و بحقوق صدور الحساد من شهود صفاته  
 مستعد بصور غایات الملک الاله غایت الملک و الذم الالهی خیر  
 الملک الالهی شمس غرته مضبوطه عن الکوف و القادر و له منظر  
 الخسوف تا عیاض اسم بر کمال عالم قد رحمت الله علیه بدیع آثار

مزدرب

۱۰۰

مجلس  
تألیف

1242

$$\begin{array}{r} 2 \\ \hline 22 \overline{) 44} \\ \underline{44} \\ 0 \end{array}$$

1027



رسالة

279



1072

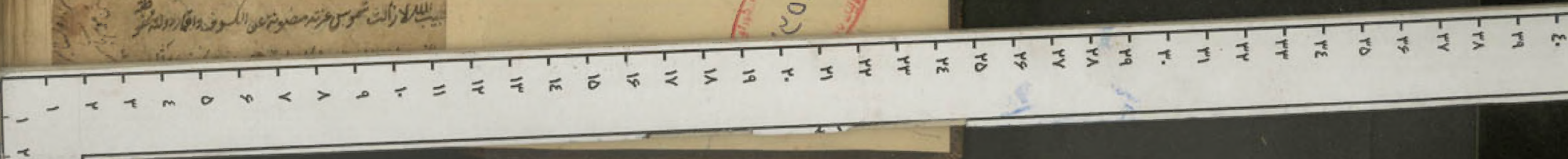
222



كتابخانه صنع النقلة محمد خان  
سنة 1296 هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

ايها الملك ان وتبين على صنع واجبات ملك ازان در بسند وقر  
بل تحرير وملك تقويم وخط ساخت برهمن وقرين وقرين  
بعيد از ان مستفيد مي توانيد شد بعد از تقويم آن برنج مستطير و  
تقويم آن برسن مقرر از انرا مخرج ودرين ساخت باسم خرمول و  
الجناب معالي نصاب دستور معظم سبب انتظام امور وني آدم  
فلم حرام العدل والانصاف بادم قه اعد الجور والاعتداف رافع  
فلام الشريعة الغراء تزيه جلايل العلماء ومشاهير الفضلاء شيخ البر  
الاعطاف وجميع الخيرة والاعطاف صاحب الطبع السليم والدم المستقيم  
هو الفرد المصاب بذاته وحيث صدر الحساد من شهود صفاته  
استبعد وجوب غايات الملك الاله غيث الملوك والديار والبرك خرو  
الملك لارانت شمس عزته مصنونه عن الكسوف وقار دولته مظهر









که از آن نقطه بان سطح رود هم مساوی باشند از آن که گویند و آن  
سطح را سطح مستدیر و چون سطح مستوی قاطع کرده شود دایره  
حادث شود و آن دایره بر کره گذرد عظیمه باشد و الا صغیره و قطر  
دایره عظیمه قطر کره بود و چون سطح مستوی کره را بدو قسم کند از هر  
قطعه گویند و لا محاله دایره حادث شود آن دایره قاعده هر یک  
از آن دو قطعه گویند و نقطه که بر سطح مستدیر آن قطعه بود و ابدا  
آن از جمیع اجزای محیط آن قاعده مساوی بود آنرا قطب آن قطعه  
گویند مقصود درین مقام مساحت سطح دایره و سطح کره و سطح مستدیر  
قطعه کره و مساحت نفس جرم کره است پس میگویم که از شمید بیان  
کرده است که سطح هر دایره مساوی مثلث مستقیم الاضلاع قائم  
الزاویه است که یک ضلع زاویه قائمه او مساوی قطر باشد و یک  
ضلع دیگر مساوی نصف محیط پس چون نصف قطر را در نصف محیط ضرب  
کنند مساحت دایره حادث شود چنانچه از مقاله اولی اقلیدس  
مستفاد میشود و هم از شمید بیان کرده است که مساحت سطح کره مساوی  
مساحت

اربعه امثال دایره عظیمه آن کره است پس چون از ربعه امثال مساحت دایره  
عظیمه کره بگیرند مساحت سطح آن کره حاصل آید و هم از شمید بیان کرده  
است که مساحت سطح مستدیر قطعه کره مساوی مساحت دایره است که نصف  
قطر آن مساوی خط مستقیم بود که از قطر آن قطعه گذرد مابین قطب و محیط  
قاعده حاصل شود و آن در قطر تحقیقی عظیمه کره ضرب کنند نصف حاصل  
و تر تحقیقی بود پس نسبت قطر محیط در وتر ضرب کنند و حاصل ضرب را هم  
در وتر تحقیقی ضرب کنند مساحت سطح مستدیر قطعه حاصل آید اما مساحت  
محیط دایره صغیره بر آن وجه است که حسیب بعد از این صغیره از قطب را در نصف  
قطر تحقیقی کره محیط ضرب کنند و حاصل ضرب را در نسبت قطر محیط کره  
کنند و محیط آن صغیره حاصل آید با جزای که محیط عظیمه سیصد و شصت  
جزو است و تفاضل میان دو سطح مستدیر از دو قطعه کره سطح مستدیر بود  
که دو دایره متوازی آن محیط بود بجهت مساحت جرم کره میگویم که از شمید  
بیان کرده است که نصف قطر کره در مساحت سطح آن کره ضرب کنند مساحت  
جسم کره حاصل آید و بدانکه مساحت اجرام ابعاد متعارف است



که بفراست کنند و فرسخ دو نوع فرسخ طولی و فرسخ سطح اما فرسخ طولی مقدار  
 دوازده هزار ذراع بیست و چهار اصبع هر اصبع مقدار عرض شش شعیر  
 معتدل و قطر ارض و اقطار کواکب و ابعاد آن و محاسن افلاک و محیطات  
 و غیر ارضی و فلکی و قسسی آنرا باین فرسخ مساحت نمایند اما فرسخ سطح  
 سطحی است که در ضلعی از آن یک فرسخ طولی بود و چون فرسخ طولی دوازده  
 هزار ذراع است چون مربع سازند فرسخ سطحی حاصل آید و این صد و چهل و چهار  
 هزار هزار ذراع سطحی بود یعنی چهارده هزار و چهار صد تومان ذراع و چریبی بیرون  
 اهل مساحت سه هزار و شصت ذراع سطحی است و محاسب حساب کنند بر او  
 واضح شود که یک فرسخ سطحی هفتاد و چریبی است اما فرسخ جیبی آن احسام را  
 مساحت کنند و چون متعارف مساحت جرم ارض است و مساحت جرم فلک  
 متعارف نیست تحقیق فرسخ جیبی در مساحت جرم ارض مذکور خایده است  
 تعالی **مقاله اولی در مساحت سطح ارض و تعیین اقالیم و آنچه**  
**متعلق است بدانکه** سطح ارض کروی است بحسب جیب و جبال و تلال که در سطح کروی  
 ارض است آنرا از کوه و بیرون غی برد چنانچه دانستهای از آن که بر سطح کروی متصل  
 شود که قطر آن یک ذراع باشد بلکه نسبت کوه با کوه ارض به بسیار کمتر است از آن  
 ارتفاع

ارتفاع اعظم جبال دو فرسخ و نصف فرسخ است و در علم هیئت مبسوط شده که  
 نسبت ارتفاع اعظم جبال با نصف قطر ارض چون نسبت خمس سبع عرض یک  
 شعیر است با قطر کوه که یک ذراع باشد و بنا بر این در مساحت سطح ارض  
 و تعیین دوایر آن سطح ارض را بمنزله سطح مستدیر حقیقی گرفته اند و  
 چون معدل النهار که منطقه خدای اعظم است قاطع عالم فرض کنند  
 در سطح کوه ارض دایره حادث شود و دایره عظیمه دیگر در سطح ارض فرض  
 کنند عمود و منتهی چهارت گذرد و دایره اولی باین دایره بدو قسم  
 شود قسم فوقانی را خط استوا گویند و باین دو دایره سطح ارض  
 بچهار ربع میشود دو ربع از آن در شمال دایره اولی بود و دو  
 ربع در جنوب آن و یک ربع شمالی که فوقانی است ربع مسکون  
 و در ربع جنوبی فوقانی نیز اندکی مسکون است و باقی سطح ارض همه  
 معمر است نزد اهل هیئت و بعضی گفته اند که ارباع دیگر نیز معمر است  
**در عجایب المخلوقات** آورده اند که چون اسکندر ذوالقمر بن  
 خالد ربع مسکون را مستخرج کرد خواست که احوال بحار معلوم کند



و بدانکه بحیاط در آن جانب مساحت از دیانه یعنی از مردم شجاع و کافران را باین  
تعیین فرمود و شش ماهه میخواست که این اثر از ماکول و ملبوس و غیر تعیین نموده  
و ایشان در گشتی نشسته بجز محیط را در آمدند و بعد از آن که گشتی سه ماهه میسر کرد  
با بردن بزرگ و رفیع مردم در گشتی نشسته از پیش روی پیداشدند و چون ملاقات  
میلان ایشان واقع شد بعد از زمان اندک بجای آمد و اصحاب سکنند رغبت  
شدند و جمعی از ایشان را پیش سکنند آوردند و چون علت ایشان کسی را معلوم نمی شد  
بر یکی از بنیادی در آورده و چون فرزند پیداشدند و بخت خوبی میگردید گفتند که پدرمان  
ما میگویند که ما پادشاهی داشتیم که تمام بلاد روی زمین مستخر او شده بود و او داعیه استعلام  
احوال بجای آمد ما را بجهت تعیین نمود و مدت سه ماه در روی آب میسر کردیم تا آنکه آخر کار  
شدیم و اکثر اهل علم بر آنند که این سخن اعتباری ندارد و خلاف واقع است و بدینکار هیچ  
مسکون به تمام معهود نیست بلکه در آن بجای و جبال و اراضی فارغند بسیار است  
**ربع مسکون** جمعی از حکماء اسلامی در زمان مامون بجهت تحقیق مساحت  
ارض بطلب زمین هموار که آنرا مسافت معتدیه باشد اشتغال نمودند تا در نواحی  
موصی زمین یافتند که مناسب مطلوب بود و آنرا بر سه سنجار گویند پس در موضع  
از آن باکات صحیح ارتفاع قطب ظاهر بعد از انهار معلوم کردند و خالد بن عبد الملک  
هر و آن روزی با جمعی بجانب شمال متوجه شدند و بر خط نصف النهار چندان سینه نمودند  
که یک درجه ارتفاع قطب زیاده شد و علی بن عیسی اسطرلابی با جمعی دیگر بجانب

جنوب متوجه شدند و هم بر خط نصف النهار سینه نمودند تا ارتفاع قطب  
یکدرجه شد و چون هر دو مسافت را مساحت نمودند بر یک نوزده فرسخ  
بود تقریباً پس معلوم شد که مقدار یکدرجه از محیط عظیمه ارض نیم نوزده فرسخ است  
جهت نسبت درجات دو ایر عظیمه ارضیه چون نسبت درجات دو ایر عظیمه  
فلکیت است و قد ما حکما که بحقیق این امر مثل وجه مذکور اشتغال نمودند  
مقدار یکدرجه عظیمه ارضیه را بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ یافته اند  
و اکثر اهل مینات قول قدما را اعتبار کرده اند چه تحقیقات ایشان در این  
بصواب نزدیکتر است پس بنا بر قول ایشان میگوینم که چون بیست و دو فرسخ  
و دو تسع فرسخ در سیصد و شصت که عدد اجزای دایره است ضرب کنند بیست  
مزار فرسخ حاصل آید و این مقدار محیط عظیمه است که بر سطح کره الارض باشد  
و چون آنرا بر **ربع مسکون** ثالثه قسمت کنند حاصل آید قطر ارض و غرض  
پانصد و چهل و شش فرسخ و دو و شصت و نصف سدی از فرسخ پس چون نصف آنرا  
در نصف محیط ارضیه که چهار هزار و شصت و شش فرسخ است ضرب کنند حاصل آید پانصد و  
نومان و ده هزار و نهصد و شصت و شش فرسخ و ثلثان فرسخ و این مساحت



سطح عظیمه ارضیه است و مساوی مساحت ربع سطح ارض است و اربعه  
 امثال آن مساحت تمام ارض است و بقا معلوم باشد که یک ربع سطح  
 چهل هزار جریب است پس اگر محاسب خواهد که تمام سطح ارض را جریب معلوم  
 تواند کرد **تقسیم ربع مسکون باقالیم** بداند دایره عظیمه که سمت  
 راس موضع و قطب معدل النهار گذرد اندازد دایره نصف النهار آن موضع  
 گویند و قوسی ازین دایره که مابین سمت راس و معدل النهار بود از جانب  
 عرض آن موضع گویند و مساکن خط استوا را عرض نباشد زیرا که معدل النهار  
 بجهت راس آن مساکن میگذرد و در خط استوا همیشه شب و روز برابر  
 و ابتدا عرض از خط استوا است و در آنجا در مواضعی که قریب است بآن سالی  
 داشت فصل باشد در بیخ و در صیف و در خریف و در شتا و در خزان در سالی  
 دوبار میوه آور خود و ابتدا ربع مسکون از خط استوا است و انتها مواضع در  
 جانب شمال که قطب معدل النهار آنجا بر سمت راس بود در آن موضع شش  
 ماه آفتاب بر روی زمین بود و شش ماه در زیر زمین و تمام سال آنجا یک روز  
 و در جنوب خط استوا عمارت متفرقه است و آن بغایت کم است و نهایت

موضع که عرض شمال آن شصت و شش درجه باشد و در آن موضع شش ربع که  
 اول محل منتصف آنست یک یکبار طلوع کند و طلوع آن شش ربع دیگر بطریق  
 باقی منوره بود و شش ربع که اول میزان منتصف آنست یک یکبار غروب کند و  
 آن شش ربع دیگر بطریق معهود غروب کند و از نهایت عمارت تا نهایت ربع مسکون  
 بر وجه چهار قسم شود یک قسم ابدی الظهور بود که دایره اظفار بود و یک قسم  
 ابدی الخفا که هرگز ظاهر نمیشود و یک قسم بطریق معهود طلوع کند و یک قسم معکوس  
 طلوع کند مثلا آخر نور پیش از اول او طلوع کند و آخر محل پیش از اول او  
 و هر قسم که مستوی طلوع کند معکوس غروب کند و آنچه معکوس طلوع کند  
 مستوی غروب کند و چون در قریب خط استوا عمارت کمتر است اندک داخل  
 اقالیم نساخته اند و ابتدا اقالیم از موضع که عرض آن دوازده درجه و ثلثان است  
 و همچنین چون در حوالی نهایت محصوره عمارت کمتر است نهایت اقالیم مواضع  
 گرفته اند که عرض آن پنجاه درجه و کسری است پس از مبدأ مذکور تا منتهای مذکور  
 بهفت قسم کرده اند چنانچه طول هر قسم از مشرق است تا مغرب و عرض هر قسم  
 بمقدار آن که از مبدأ جنوبی آن قسم تا نهایت شمالی آن نیم ساعت در درازی روز

گرفته اند



تفاوت کند و هر قسماً اقلیمی گویند و این اقلیم متساوی نیست بلکه برای قله  
 که خط استوائ از یک طرف طول و عرض آن زیاده از طول و عرض اقلیم بعد از  
 آنست و سبب تقسیم هفت اقلیم که در قدیم الایام پادشاهی بود که گفت پسر داشتند و یک  
 بیک پسر داده و چون قسم اول و قسم آخر نسبت با اقسام دیگر قلیل العاره است  
 مابین خط استوائ و اول اقلیم اقل داخل قسم اول ساخته اند و مابین آخر سابع و  
 نه فایت معصومه داخل قسم هفتم تا تعادل حاصل شود و بعضی گفته اند  
 که هر قسماً را مناسب با تاریکی از سبعة سیاره یافته اند از اخلاق مردم و الهوان  
 و سایر حیوانات و نباتات و چون کواکب هفت است اقسام نیز هفت باشد  
 مابین اقسام را بیادیم و مبداء هر یک تعیین کنیم و مساحت هر قسماً و مساحت کل  
 آن ذکر کنیم و در هر قسماً بعضی بلاد که در آن امر عجیب و غریب منقول است ایراد کنیم  
 معرفت مابین خط استوائ و اقلیم اول **اقلیم اول** احاطه شمال آن سه هزار و نه صد و دو  
 فرسخ و سه ربع فرسخ است و در یک از طرف غرب و طرف شرقی دویست و هشتاد و یک  
 فرسخ و نصف فرسخ است و مساحت سطح این قطعه صد و نوزده تومان و شش هزار

و نصف

این اقلیم را  
 مابین خط استوائ  
 و اقلیم اول  
 گویند

و هفصد و سی و پنج فرسخ و سصد و پنجاه فرسخ است و طریق این مساحتها از قوا  
 در مقدم مذکور شد معلوم شود اکنون بعضی غریب که این قطعه واقع  
 ایراد کنیم **اقلیم دوم** که شد از این عاده بنا کرده در مابین صنعان  
 و حضرت موت و دوازده فرسخ در دوازده فرسخ است و مدت پانصد سال نباشد  
 و صد و یکل تعیین نموده و در یکلی هزار صانع و عامل دانسته اند و سصد هزار  
 قصر در آن بنا کرده اند و از چهل فرسخ آب انی برده بودند و حشمتیهای از فرسخ و  
 بوده و در آنها آن عوض سنگ ریزه با قوت و زرد و سایر جواهر بوده و خاک آن مشک  
 و زعفران و انواع تکلفات دیگر کرده اند که ذکر آن موجب تطویل است و بعد از اتمام آن  
 با سصد هزار کس و اصلیت خود متوجه آن شهر شدند و قبل از وصول بان شهر  
 صبحی از آسمان آمد و تمام آن مردم و صنایع و اعمال همه را از آن شدند و حال آن شهر  
 از چشم مردم پوشیده است و در زمان حکومت معاویه یکی از اعیان که او را عبد  
 الله بن قلابه گفتند بان موضع رسید و او را مظهر شد که قاصدی سیزده و چندی از  
 جوامع و قوت از آن برگرفت و نزد معاویه آمد و احوال آن شهر باز گفت و خبری  
 نمودند یکی از علماء او بود که شرف السلام مشرف شده بود و گفت که در این شهر



باین صفت و ذکر آن گفته ازین اقصای باخا خواهد رسید در توریه مذکور است  
والله اعلم **بلا درینج** شمال آن یمن است و جنوب آن بیابان شوقی آن  
بلاد ثوبه و غیره آن حبشه گویند که زنجی مخوم نمی باشد و سبب آن اعتدال  
دم قلب است و بعضی گفته اند که خاصیت سهیل است که در اکثر لیالی سال  
اخا مرغی میشود و در آن بلاد درختی است که چون بر او انزال آید از اند  
و فیل آنرا خورده است شود و نتواند رفت او را صید کنند و ایشان آنرا  
در جنگ کار فرمایند و بار کنند و بجهت گوشت و استخوان او را صید کنند  
حضرت از بلاد یمن است نزدیک بدر یا از شهرهای قدیم است و در قدیم  
الایام ظوف سفالین یافته بود اند در زیر زمین و در آن خوشه گندم بوده بود  
یکس و مردان چند بیضی مرغ بوده از یکی از مشایخ آن زمان پرسیدند گفت  
حاصل زراعت جمعی است که از ام ماضیه امرای پادشاه آن زمان عادل بود  
و علماء ایشان امیری و اغنیای ایشان سخی و عوام الناس ایشان همه منصف  
این صفات محصولات ایشان باین نوع نموی یافته و قصر مشید که در قرآن  
مذکور است و قوم عاد آنرا بنا کرده اند باخا است و قهود پیغمبر علیه السلام

در باخا است

نیوا باخا است و در نواحی آن چشمه است که اگر اما الحنونه گویند معرکه از آن آب  
بخود خنثت کردد سرند لب جنیزه است و دیگر هندی خنثتاد فرنج در خنثلا  
فرنج و در آن معدن یا قوت سرخ و زرد و سبز و معدن ذهاب  
فضیه و اما سن و بلور است و در باخا گویند که آنرا جبل دیمون  
گویند و نزول آدم علیه السلام از بهشت در آن کوه بوده و اثر  
قدم او باخا در سنگ نمرود و هر روز در آن کوه باران آید چنانچه  
اثر قدم او نشسته شود در باخا شهریت میان حضرموت و عمان و یمن  
که نوعی از گندم است از باخا بسایر بلاد میرند و غیرت در مردم ایشان نبود  
هر شب زنان ایشان بیرون شهر روند و با مردم اجنبی صحبت دارند و از خانه  
ایشان آن احوال مشاهده می نمایند و مانع نمی شوند و باز آن اجنبیه صحبت  
میدارند یمن بعضی از بلاد یمن خارج از اقلیم اقل است در هر سال  
باخا چهار نوبت زراعت کنند و هر زراعت در دو ماه میرسد و اشجار در سالی  
دو بار میوه آورد و آب آن مواضع شور است و ارض عاد در آن بلاد است  
و باخا تمالی است بر صورت سواری چون ماه بای مردم شود از این مثال آب



بیرونی آید و هوای آن آب پر شود و تا زمانی دیگر کفایت باشد و <sup>چهار</sup> **چهارم**  
 حرام بیرون رود آن آب منقطع شود **حاجب خلفه الغریب گوید**  
 اینجا شهر است که در وقت طلوع آفتاب از شرق بفرساید و در وقت  
 غروب آفتاب از غرب به شرق مقدار شش شهر است بزرگ بایستی پنج و شش  
 شهر فاصل دارد مثلاً به نیک مصر که آب آن تابسان زیاد شود و اینجا سهیل  
 نیک تر رفع شود و قطب ظاهر جنوب بود و در شب اینجا مثل قمر قطعه از سفید  
 پیدا میشود و غایب نمیشود و در یک موضع واقفست و تحقیق آن معلوم  
 نیست صغیرا لفظ بلادین است بساتین و انهار و میوه و در اینجا  
 بسیار است امراض در آن کم واقع شود و بیشتر بیماری که بهیچ ای آن در آن  
 بهتر شود و اینجا نوع از گندم است که در یک غلاف از آن دودانه است و اینجا  
 کوهی است و بر سر آن چشمه است که آب آن از جمیع جوانب کوه فرو می آید و از  
 آن که بر زمین میرسد منعقد میشود و این شهر بجای است **معرفت اقامت اول**  
**و این آن منقطع است** مبدأ آن از موضع که عرض آن دوازده درجه و نیم  
 دقیقه باشد و غایت درازی روز دوازده ساعت و چهار و نیم دقیقه جای جنوب

سید و در دو فرسخ ربع فرسخ است و طرف شمال آن سه هزار و هشتصد و  
 چهار و هشت فرسخ و سصد سن فرسخ و هر یک از طرف شرقی و طرف غربی آن  
 صد و هشتاد و سه فرسخ و مساحت سطح این اقلیم ششصد و شصت و  
 و چهار و چهار فرسخ و نصف فرسخی از آن اقامت محتمل آن متصل است  
 عین آب و معدن زر در در کوههای است و زر در کوههای بسیار  
 بود و بسیار مواضع برین اقامت معلوم در هند خلاص شود و واقعی چون  
 در آن نظر کند حدقه چشم او از سر او بیرون آید بدن بگیل موضوعیت در  
 عین اینجا درختی است که از آن میگیرند و از آن درخت بکسی نمیدهند و  
 در جمیع مواضع جهان درخت نیست بلای آن در دیار مصر بلاد حبشه زمین  
 و اسبست شمال آن خلیج بزرگی است و جنوب آن میان آن و شرقی آن بلاد  
 رنج و غرب آن بلاد الکجه و حیوانی که از آن گرفته گوشت در آن بلاد است سگ و  
 چون سر شیر است و شاخ او چون شاخ گاو و پورت او چون پورت پلند  
 اظفار چون اظفار گاو و دشت او چون دشت آمو و گردن و دودست او در  
 و روی او کوتاه چندی گوشت که ضعیف با نافع جمع شود پس حیوانی آن را منقذ



که بعضی از او مشابه ضعیف باشد و بعضی مشابه ناقص این حیوان مذکر بود  
و باکاو و درخت جمع شود در افق حاصل آید تغاره شهر است نزدیک  
بحر محیط سوران شهر و دیوارهای آن همه از عسل بود و درهای خانه ها از  
قطعه های نخل است و بچلک حیوانات در آن پوشیده اند و اراضی آن همه  
شوره زار است و باغ و زراعت نباشد و نخل اینجا به بلاد سوادان برسد  
و بنفشه و بفر و شمشاد و از گیاهان است که زمین آن همه شوره زار است و آب  
چاه ها همه شیرین است نگرور شهری بزرگ است ایلاد سوادان یکی  
مردم آن کافر و بعضی مسلمان و کفار ایشان هم زن و مرد بهرینه دارند  
و مسلمانان جاهای پوت کنند بروی که خواهران دامن جاهای ایشان  
بر گرفته اند و میر و نذر و این حیوانی است که از پوست او سیر می سازند که  
آهن اصلا بر آن سیر کار کنند مخفی معلوم است که در وقت که پوست خشک  
و اگر نه چون میشود که اصلا آهن بر آن کار کنند و آن حیوان را چه قسم بگویند  
آن سیر را چه آلت بریده اند الله اعلم بخیره ارمنی در بحر چین است اینجا مخفی  
از انسانند که در یک چهار شیر و بر چند باشند و مرد و ختنان بالایی و زن و کلام ایشان

فهم نتوان کرد و اینجا درخت کافور نیم بسیار است و اینجا این درخت بقم  
انجا است نزدیک لدغ افغانی جزیره راج در بحر چین است اینجا درخت کافور  
بسیار بزرگ میشود و چنانچه در سایه یک درخت صد سوار تواند ایستاد  
و اینجا نصف اکریه باشند که بال دارند چون بال خفاش و می پرند و دایره زیاد  
انجا بود و طولی انجا بسیار بود و مرغی دیگر است که جوار گویند و او  
نیز سخن گوید افسح از طولی و انجا کوچکی است که در اینجا شعیان باشد و  
کاو و جاموس را فرو برد جزیره نسار در بحر چین است هم زن بود و در  
نباشد بعضی گویند که از باد آفتاب نشین شوند و هم دو خنجر آیند و بعضی گویند  
دو خنجر است که چون از میوه آن بخوارند بد خنجر آفتاب نشین میشوند و چنانچه  
شهر بزرگ است در جنوب مغرب نزدیک به بلاد سیوه آن شهر عظیم است  
و بر کنار آن شهرستانی و نخل بسیار باشد و اراضی که در آن زراعت میشود  
از هر جانب و وارزه فرسخ است در هر سال خمس از زراعت کنند و اگر زیاد  
زراعت شود محصولات آن کسی نمی خورد و اکثر مردم انجا مسمول اند سقاه  
نهایت بلاد راج است انجا مرغی است که آنرا جوار گویند و سخن کنند با لفظ







را که نباشد قاع بیابان نیست میان عمان و حضر موت چون تا بهر  
 بگذرد و خوشتر وجه عمان باشد آوازی میشود که فلاسین فلان بالو متغی  
 است که او بهای آن چندین درهم است چون به عمان در آید و کسلی  
 اگر از آن مبلغ زیاده بخرد بخوبی جزیره بزرگ است نزدیک بلاد  
 پنج از عجایب دنیا نوعی کرم است اینجا که در سالی دو بار انکوری بار آورند  
 هرگاه یکی با آخر رسد دیگری پیدا شود ماریب سه قریه است میان  
 حضر موت و صنعاء اینجا زراعت یکنوبت آب خور و در دیگر زمین  
 سالی سه نوبت زراعت کنند و مابین زرع شعیر و حصار آن دریا  
 متهرم از زمین عین است در اینجا درختی است که در ماههای حرام از الحاق  
 آب بیرون آید چند آنکه حوضها پر آب میشود و چون ماههای حرام  
 بگذرد آب منقطع شود در فتنه اقلیم دوم و آنکه بلاد است  
 مبداء آن مواضعی است که عرض آن پست درجه و نیم باشد  
 وغایت درازی روزان سیفیده ساعت در بعضی طرف جنوب  
 آن سه هزار و هفتصد و هشتاد و هشت فرسخ و سصد فرسخ است

و طرف شمالی آن سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت فرسخ و نصف عشر  
 فرسخ و هر یک از دو طرف شرقی و غربی آن صد و پنجاه و شش فرسخ  
 و ثلثان فرسخ و مساحت سطح این اقلیم پانصد و هشتاد و ده  
 هزار و شصت و شش فرسخ و سصد و شصت و شش فرسخ است باران از بلاد  
 هند است صاحب تحفة الغراب گوید اینجا صحنی است معطیج  
 در بعضی سالها قائم شود و از آن صفیری صادر شود و آن دلیل  
 درازی ترخما بود و در سالی که از او واقع شود در آن سال قحط  
 و گاهی بود بخت ولایتی است در مابین حین و هند و در آن  
 شهر باو قریه بسیار است اهل آن همه همیشه مسرور باشند و  
 و طرب استغال بسیار نمایند معدن کبریت احمر اینجا است و  
 آهوی مشک در آن زمین بسیار بود اینجا کوهاست که آنرا  
 جبل التیم گویند هر که بر آن کوه بگذرد او را ضیق النفس پیدا شود  
 و بعد از آن بمیرد یا کند شود تکنا با د از قریه قندبار است  
 کوپهای آن سنگ است که چون از آن کشند از آن هر حیوان



در آن نظر کنند انتفاع در بدن او پیدا شود چنانکه ضعف آن شود  
 کم بوده است و چون باز کناران آن آتش برود آن انتفاع زیاده  
 جزیره جابه در بحر منداست و آنجا صفتی از انسان است روی  
 ایشان بر سینهای ایشانست و در آن کوهی است که در شیب آن  
 آتش عظیم غایب و در روز و شب بسیار بود و هیچ کس نزد یگان  
 نتواند شد جزیره سقوط در بحر مغربست صبر و دم الاخوان  
 از آنجا آورند صبر در غیر آن جزیره بسیار و آن صبح درختی است  
 جمعی از حکمای یونان در آن جزیره ساکن بوده اند و از فصل ایشان  
 آنجا مردم اند و با غیر قوم خود موافقت نمائند جزیره سلامت  
 در بحر منداست صندل و کافور از آنجا آورند گویند در آن جزیره  
 چشمه است که از آن آب بر میخیزد و شقیقه که در نزد یگان است  
 فرو میرود و قطره های آب بر کناران آن شقیقه میماند سنگ میسوز  
 و اگر در روز خود آن سنگ فید بود و اگر در شب باشد سنگ سیاه  
 باشد و نویله از بلاد افریقیه است اصل آن را در معرفت آثار اقدم

مقدار

مهارت تمام است بجز تپه که میان اشر قدم غریب و متوطن و میان اشر قدم  
 مرد و زن و میان اشر قدم در و بنده که خنجره فرق کنند طایف موضع است میان  
 و که دوازده فرسخ است موالی نیک دارد و گاه باشد که درستان اینجا شود ایک  
 و در تجار و غیر آن آب میخ شود و در اینجا بسیار است و در بحر عام  
 اینجا است و آن موضع است که عبد الله بن الزبیر محمد بن حنفیه را اینجا محبوس  
 و مردم نیز ایت آن موضع بسیار روند طیفه قلعه ایت در بلاد مند بر  
 قلعه جبل و بر سر آن کوه آب بسیار و مزارع بسیار و در حوالی آن صفتی از طیفه  
 که بصورت قمری بود چون در خانه که این مرغ بود طعام مسوم در آن آب  
 از چشم او روان شود و آن آب بینند و آن سنگ را بسیاریند و بر جراحات  
 مندیبل شود و در غیر این موضع این مرغ نباشد و اگر او را بموضع دیگر برند  
 بر نه آورند عدل از بلاد یمن است بر ساحل بحر هند و آن در فضا نیست که از  
 جمیع جوانب کوه بآن محیط بوده است در یکی از آن کوهها راهی بریده اند و بآن  
 راه در آن موضع میروند و جبل نارنجی ظاهر خواهد شد و بیشتر معطله که در آن  
 است در آن موضع است و آن چاه بوده که حضرت سلیمان علیه السلام  
 شیا طیفی را در آن محبوس می ساخت قاسم شهر بزرگ است در بلاد بربر

از چشم او روان شود و آن آب بینند و آن سنگ را بسیاریند و بر جراحات  
 مندیبل شود و در غیر این موضع این مرغ نباشد و اگر او را بموضع دیگر برند  
 بر نه آورند عدل از بلاد یمن است بر ساحل بحر هند و آن در فضا نیست که از



و این دو شهر است و سبزه دروازه دارد و بر جانب غرب آن شهر است که در  
سه هزار طاحون و در دو طرف نهر قریه و مواضع بسیار است و در داخل شهر  
سیصد و شصت چشمه است و در آن حمامی است که در داخل آن حمام چشمه است  
است و در سرای چوب آب است و بر سرای بستانی و در شرق و غرب  
مثل آن شهر نیست قشمر جامع است از زمین مانند و در حوالی آن کوه های  
عظیم است و یک راه پیش ندارد و بر آن دروازه است و از هیچ موضع دیگر  
نشان آمد و شهر و قریه مزارع قریب هزار در آن ولایت است و زنان آن  
ولایت در رعایت حسن و جمال اند و در هر سه ماه شرف افتاب عمید کنند  
کلبا از بلاد هند است در اینجا نمودی از نجاس است و بر سر عود عثمانی بطی است  
از نجاس و در پیش این عود چشمه آب است پس چون روز عاشورا شود آن لبط  
بالهای بکشاید و منقار خود در آن چشمه و آب آنرا فرو برد بعد از آن از عود  
چندان آب بیرون آید که یک سال آن مردم را کفایت کند مدینه شریف از بیخبر  
و آنرا بیشتر گویند و آن در زمین سنگستان است و از خصایص این بلده طبع  
آنست که هر کس در آن دریا بد را بچم طبع بشام آورد و عطرها در مدینه  
بوی بیشتر دهد از مواضع دیگر و ولید بن عبد الملك در زمان حکومت

و این دو شهر است و سبزه دروازه دارد و بر جانب غرب آن شهر است که در سه هزار طاحون و در دو طرف نهر قریه و مواضع بسیار است و در داخل شهر سیصد و شصت چشمه است و در آن حمامی است که در داخل آن حمام چشمه است است و در سرای چوب آب است و بر سرای بستانی و در شرق و غرب مثل آن شهر نیست قشمر جامع است از زمین مانند و در حوالی آن کوه های عظیم است و یک راه پیش ندارد و بر آن دروازه است و از هیچ موضع دیگر نشان آمد و شهر و قریه مزارع قریب هزار در آن ولایت است و زنان آن ولایت در رعایت حسن و جمال اند و در هر سه ماه شرف افتاب عمید کنند کلبا از بلاد هند است در اینجا نمودی از نجاس است و بر سر عود عثمانی بطی است از نجاس و در پیش این عود چشمه آب است پس چون روز عاشورا شود آن لبط بالهای بکشاید و منقار خود در آن چشمه و آب آنرا فرو برد بعد از آن از عود چندان آب بیرون آید که یک سال آن مردم را کفایت کند مدینه شریف از بیخبر و آنرا بیشتر گویند و آن در زمین سنگستان است و از خصایص این بلده طبع آنست که هر کس در آن دریا بد را بچم طبع بشام آورد و عطرها در مدینه بوی بیشتر دهد از مواضع دیگر و ولید بن عبد الملك در زمان حکومت

خود بقیصر روم فرستاد و از او طلب صنایع نمود که مسجد حضرت  
رسالت را عمارت کند چهل کس از صنایع روم و چهل کس از صنایع  
فرستاد و ایشان چهل هزار مثل منقار طلا فرستاد و مسجد را عمارت  
کردند و اساس دیوار از سنگ کردند و اسطوانات مسجد از سنگها  
مذکور ترتیب دادند و در وسط آن عمودها از آهن درآوردند  
و سنگها را با ریز محکم کردند و سقف آنرا منقش کردند و مذبح  
و روی های ط و یکای قبله آن رخام گرفته اند و زمین قدیم  
مرد و منبر آن حضرت را بمنبر دیگر بنشیند و در اینجا چاهابی است  
که آنرا بیشتر نصابه بیشتر مریض که آب آن غسل کند شفا یابد مکه  
معظمه زده ها الله تعالی شرفا در عادی واقع است کوه بر آن  
شرف است از جوانب جهانهای آن از سنگ سیاه و سفید است در تابستان  
روزها بغایت گرم شود اما شبها هوا لطیف و معتدل بود آب خوردنی  
آن آب یاران است و آب جایشان شور است و در این زمان در اسفل  
مکه کاریزی جاری کرده اند که آب نیک دارد و ایجاد رخت و زراعت  
بناشد لیکن در هر فصل سال میوه که در آن فصل میباشند در

بازار آن



یافت میشود و برحدود حرم که مناره های قدیم است کوی نیک که از بنای ابراهیم  
 علیه السلام و از بنای ابراهیم است که کمره قصد صید آن بودند در محلی که بنام کرم  
 در آن کمره باز کردند و تعرض نکند و مسجد حرم در زمان عمر بنا شده خانه های که در  
 حوالی حرم بوده خراب شده اند و مسجد بنا کرده اند و دیوار آنرا بلند ساخته اند  
 پس عبد الله بن الذبیع را امر عمارت کرده و اساطین رخام نهاد پس عبد الملک بن مروان  
 ارتفاع حیطان آن زیاده کرد پس و ایند بنی عبد الملک عمارت و تزیین آنرا زیاده  
 کرد و بعد از آن ابو جعفر و اتقی و پس او مهدی در تحسین بنای آن و هیأت آن مبالغه  
 تمام نمود و طول مسجد سیصد و مقدار ذراع است و عرض آن سیصد و پانزده ذراع  
 و مساحت آن سی و دو جریب و نیم باشد تقریباً و اساطین مسجد چهار صد و سی و چهار  
 و کعبه در وسط مسجد الحرام است مربع الشکل و در خانه از جانب مشرق است و در هر  
 قامت یک مایه و ارتفاع و در هر مصرع دارد طول آن شش ذراع و ده اصبع و عرض آن  
 سه ذراع و نه و ده اصبع و آنرا بصفای نقره مطلقاً بذهب ساخته اند و طول کعبه  
 بیست و چهار ذراع و شش و عرض بیست و سه ذراع و شش و ارتفاع آن بیست  
 و هفت ذراع و حجر الاسود بر کن مشرق است نزدیک در خانه بر زوایه دیوار  
 و آن بمقدار یک سیر آدمی است و سیاه و باقی آن که در دیوار گرفته است سفید و در

نعمان

زمان کعبه القدر بن زبیر عمارت نموده طول حجر الاسود را معلوم کرده اند سه ذراع  
 بوده و ارتفاع حجر الاسود از زمین دو ذراع و نعلت ذراع است و میز آن بر وسط  
 دیوار است و مقدار چهار ذراع از دیوار بیرون آمده است و کشاده کی و ارتفاع آن  
 جانب او بر یک شصت اصبع است و باطن او را بصفای ذهب پوشیده اند  
 و مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است مربع الشکل و اثر مردود قدم ابراهیم علیه السلام  
 سنگ است و عمق آن قدم هفت اصبع است و چاه زمزم در محاذ ذراع در خانه است و  
 قطر سر آن سه ذراع و نعلت آن ذراع است پس دور آن که پانزده ذراع و کسی باشد که  
 چهل ذراع است و از بنای ابراهیم است که مرغ در طیران خود بر بالای خانه نهد و بداند که چون  
 بخازات خانه رسد بر یک جانب رود و چون باران بر یک جانب کعبه  
 ببارد از آن فرقی در مواضع بود که در آن جانب است و کوه ابی قیس آنجا است و  
 چنین گویند که هر کس که بر آنجا کله بریان خورد او را در آن سال در در  
 نباشد دیگر کوه بیه است بقرب بنا مردم میبارت آن روید که گفته  
 که فدای اسمعیل بوده در آنجا فرو داده دیگر گوهری حرا است مردم  
 میبارت آن بسیار روند و حضرت رسالت بنابر صلعم قبل از  
 آنجا عزلت گرفته اند طیار ناجی است در زمین باشد درخت



فلفل انجا باشد و انجا درخت بغایت بلند است و همیشه در پايين آن  
آب باشد و غمره آن خوشما بود چون اقباب بر آيد بر گناه آن غمره را  
پوشد چه اگر انرا بنوشد قبل از اذراك از حرارت تلف شود و آن  
درخت مباح باشد چون باد آيد خوشماي آن در ميان آب افتد  
مردم انرا بگيرند مشرقين از بلاد هند است في نيزه انجا باشد چنانچه  
آن في خشك شود و باد آنرا برهم مساند بسبب حرارت كه از حرارت  
آن حادث شود آتش پيدا شود بسيار باشد كه مقدار پنجاه فرسخ  
سوزد شود از يقي و خاكستر آن نباشيد است از انجا بسيار بلاد ديندند  
از زمين سندانست زراعت ايشان برنج است و شتر و گويان در آن موضع  
باشد و در پنج موضع ديگر نباشد هند موضع و بلاد وسيع است طول آن  
مسافت سه ماه است و عرض آن مسافت دو ماه است و هند دو برابر در  
بوده اند از اولاد حام بن نوح و در بلاد هند انواع حيوانات و انواع  
حيوانات غريبه و اشياء عجيبه بسيار است انجا كوه ها هستند باشند كه اورانش  
دنيه باشد يكى بر موضع و يكى بر سينه و دو بر كتف و دو بر رانهاى او و انجا غنى  
بغاييت عظيم است در بعضى جزاير چون مير و نصف متعار او بمنزله كشتى

انرا مردم كشتى سازند و بدرياد آرند و در بعضى از مواضع آن صنفى از مار است  
كه چون كسى را بگزد همچون ميتت بچركت و بچنبر شود او را بر تخمه چوب بزنند  
و در آب اندازند آب او را بموضع ديگر برده كه در آن دار الشفا هست او را معالجه  
كنند و بعد از مدتى بوطن خود آيد و در بعضى مواضع آن سنگى است كه انرا  
چوب صوبوسى گويند شب انرا در آن موضع بيايند و روز را صلا نيايند هم سنگها  
بشكند و پنج سنگى انرا بشكند و در اقصاى زمين بگذرند زمينى است كه ريكه آن  
مخلوط است بزره ناي زرخ و در آن نوعى از مورچه است كه جشته آنها برابر جشته  
كلب است چون هوا گرم شود بسوراج ياد آرند و مردم بيايند و از آن ريكه  
مقدار كوه بيايند بچيل تمام از خوف اين مورچه ها بيايند و هم در آن بلاد چشمه  
آب است كه انرا عين العقاب گويند عقاب چون مير شود افراخ او را با آن  
چشمه را ورنه بنوشيند و در اقباب آورند بعد از يك خطايرهاى او بيفتد  
و بر نو بآورد و بقوت جوانى باز آيد باذن الله تعالى و تبارك و تعالى معرفت انايم  
ثالث و انچه بيان متعلق است مبداء آن موضع است كه عرض آن بليدست  
و مفت درجه و نيم باشد و غاييت درازى او را كوتاه شده ساعت سه ساعت  
و طول جنوبى آن سه هزار و پانصد و چهل و هشت فرسخ و نصف و شصت فرسخ است



و از طرف شمالی آن سه هزار و سیصد و سی و دو فرسخ و صد و سی و پنج فرسخ و  
یک فرسخ و شش فرسخ و صد و سی و شش فرسخ و شش فرسخ و صد و سی و شش فرسخ این  
اقلیم چهار صد و شصت و هشت هزار و چهار صد و نود و یک فرسخ و دو  
خمس فرسخ است ابرقوه از بلاد فارس است و جای این است که بازان در آن شهر بنا  
مکند اندکی و در حوالی آن بسیار آید تا آنجا که سواران و کوسندگان بدای می  
اجیم از بلاد مصر است و در شرق آن نیل و در غرب آن کویت و در ارم از آن و از  
میشوند چون آواز از شبیه بکلام انسان و هیچ کس حقیقت آنرا ندانسته  
است جهان از بلاد فارس است قبادین و غیره و از بلاد و انباران عادل از آنجا که  
دو که آن غاری است که از سنگهای آن آب ترشح میکند هر سال پادشاه حضور  
قاضی و اعیان آن شهر شخصی برهنه را در آن غار فرستند تا آن آب را جمع کنند  
و در شربت کنند و بیرون آورند و آن مومهای سفید است هر سال قریب صد تن  
زیاده حاصل میشود و نزدیک آن بر سر طاب بلایست اندک که یک طاقت و عرض  
ما بین قایمیان صد و بیست و پنج فرسخ است و ارتفاع آن غریب بدو نیزه است و در آن  
شهر جای است که قعر آن بر سه سال با و نقالات امتحان نمودند معلوم شده است  
و از آنجا آن مقدار آب بیرون می آید که طاحونه بر آن میگرد و چاهی که یک فرسخ  
از آن انداخته

در آن انداخته بودند اینجا است و مردم زیارت آن میروند و حواریتین عیسی  
علیه السلام از آنجا بودند اسکندریه شهری مشهور است در بلاد مصر بعضی  
گفته اند که باقی آن اسکندریه از یونانیان است که سدی با جوج و ما جوج است  
و در قرآن مذکور است و بعضی گویند باقی آن اسکندریه در این بفت فیا قوس  
البرقی است که شاکر در اسطر بوده و بر دین او و ما بین هر دو زمان دراز  
بوده است و حکما در آن شهر بسیار بوده اند و در حد بطلیموس را می خوانند  
از عجایب دنیا اسکندریه مناره که اسفل آن ترشح بوده و از سنگ  
تراشیده و طول آن بود دراع و بر فوق این مناره مناره دیگر بوده است  
متمم که طول آن هم بود دراع و بر فوق آن مناره مناره دیگر که طول آن سی ذی  
بوده و بر سر آن مناره حکما آئینه ترکیب کرده بودند اندک چون لشکر روم  
بغیرت جنگ ایشان بیرون آمدند در آن آئینه روی شدند پس  
مردم آنجا بتهیه آلات حرب مشغول شدند یکی از مردم روم و لیدی  
عبد الملک را قریب واد که خزان ملک ماضیه در زیر این مناره است  
و از غایت حماقت بعضی را بان روی بغرستاد و ایشان منصف مناره را  
بینداخته اند و آئینه را آن موضع برکنده شدند پس آن روی بگریخت و انستند



که مگر کرده است و انجایب عالم عمودی است بیرون آنکه در ربع چند منار بزرگ  
و یک قطعه سنگ است و قاعده آن بر سنگ است مربع بزرگ و بر سر آن عمود  
سنگ مربع بزرگ دیگر مساوی است و آن سنگ اسفل و آن از عمل جین است یا از  
عمل قوم و لا اضطر شهر قلدی است از بلاد فارس گویند سالیانه  
چاشت در بعلبک خوردی و شام در اصطخر انجایب از سبب است  
که یک نصف آن شهر نیست و یک نصف ترش است که شهر بزرگ است  
از بلاد شام و بلاد و از ده میل است مقدور و نصف از آن بر کوه نصف  
از زمین نرم و قطر دایره حاصل است مسور آن شمس و شمسیت هیچ دارد  
و هر چه چون یک قلعه و در انجایب است که قبر عیسی بن مریم علیه السلام  
انجاست و قبر حبیب انجاست در مسجد است در وسط بازار آن و در آن  
شهر نوعی از موش است که کرم با او مقارنت تواند کرد و انصاف شهر  
قدیم است از دیار مصر بر شرف نیل و بسبب اعمال بد اهل آنرا حضرت جبرئیل  
و تعالی حیوانات آنرا هم سنگ ساخته و حال ایشان بد اند صورت  
زن که با شج خود خفته و قصابی که کشت با می کنند و کوردی در کوهوار  
و رغیف در تنور و غیر ذلک هم سنگ شده اند نه خود بالذات و ذلک

اهواز ناحیه

اهواز ناحیه است میان بصره فارس و انرا خورستان گویند صیف آن  
بسیار گرم شود و هوام و حشرات کزنده آنجا بسیار اند و با آن چون شهر  
موجود اکثر اوقات انجا امراض باشد و هر سبب که انجا رسد او را حتی از کوه یا  
میان ناحیه است میان خور و خراسان از بلاد غزنه انجا جسمه است  
از آن آب بسیار بیرون می آید و راجحه کبریت دارد صاحب حرب چون  
بآن آب غسل کند شفا یابد براق قریه است از قرای حلب و راجحه  
معبد است که چون بیمار شد راجحه باشد در خواب بیند که کسی او  
را گوید که شفا یابد در چه جای است و اینرا بسیار تجربه کرده اند  
بعلبک شهر قدیم است بقرب دمشق آب و امشاج بسیار دارد  
و در آن ابنیه و قصور بسیار است که اساطین آن همه از خوم است  
و کوشک سلیمان و دیر الیاس و قلعه بر اهرام انجاست و در  
قدیم اسم آن بک بوده و اهل او مستغل شده اند بعبادت بی که  
انرا بعل لفسدی و حالا مجمع اسم آن شمر شده است بلینا  
شمر است از بلاد مصر بر کنار نیل حکما انجا طلسم ساخته اند که  
چون تمساح از محاذات آن بگذرد بر پشت افتد و نتواند که







و بر هر قبه غراب است و در مقابل آن مسجدی که بنیاد آن میروند و هر کس اینجا  
 رسد و ارضیافت کند پس بعد هر کس که اینجا رسد آن غراب سرور  
 درون آن قبه کند و بآنک کند پس صاحب کنیست آن مقدار طعام  
 آورد که بهم را کفایت بود جور از بلاد فارس است شهری بسیار است  
 و از هر جانب آن مقدار یک فرسخ بسایین است از اردشیر بنا کرده  
 و اینجا جایست که در قعر آن دیک مسین است سرنگون و در آن  
 ضعیف است آب گرم از آن بپرون می آید چند آنکه جاده بر آب میشود  
 و آب بر میگیرند و در لوورسی جیره از نواحی مصر است و مدینه  
 ملک ریان است که در زمان یوسف بوده و از آن یک کوفه و سرای  
 دیوار قصر ملک و منارهای آن ظاهر است و حایط آن قصر از  
 تراشیده است و در حایط غرقه است مشرف بر نیل و در آن غرقه  
 در است که از آن بخانه مظلم میرسند و دیوار آن غرقه مکتوب است  
 بحسب یوسف حلب حلب شهر خوش هواست از احلب بحمت  
 آن گویند که ابراهیم علیه السلام و در جمعه کوفته اند را انجایند  
 حبه و شیر بر فقر قسمت نموده و اوانی رجاج از انجایند

علاء

عالم نیز در هیچی مثل آن نباشد و در نواحی آن چاهی است که چون سنگ  
 دیوانه کسی را بکند قبل از گذشتن چهل روز از آب آن بخورد شفا یابد  
 حصص بلاد شام است آب و هوای نیک دارد و اینجا مار و کژدم و  
 ضرر زهرساند جامه را از آب آن موضع بشویند و بپوشند کرم کرمی  
 نکند و بر دهن مسجد آن صورتیست نصف اعلی آن صورت آدمی و نصف  
 اسفل آن صورت کژدم چون قطعه از طین بآب بدان صورت بزنند  
 و از آن در آب اندازند و کژدم کزیده شود از آن آب بخورد شفا یابد و حیض  
 از بلاد کرمانست صاحب صومرا الاقالیم گویند که در اندرون این شهر بر کثر  
 باران نباشد و در حوالی آن باران آید والله اعلم و از آن بجزه موصیعت  
 در فارس اندر ارباب بن فارس بنا کرده و در آنجا کوههاست از سنگ نمک  
 سفید و زرد و سرخ و سبز و سیاه از آن ظریف و اوانی تراشند و بر کسبل  
 خفه بسیار مواضع برند و اینجا معدن نسیق است دمشق اندر است  
 روی زمین گویند بجهت کثرت عمارت و بسیاری انهار و آن در مساجد  
 و مدارس و منازل و ریاضات و خانات آن و مسجد جامع آن از عجایب  
 عالمست و ولید بن عبد الملك اندر عمارت کرده و بوقت سال خراج

داگر



مملکت شام را در آن صرف کرده گیسند شصت هزار مثقال نقره  
 صرف بقول و فواکه صنایع آن شده و بر در مسجد و محمود است از سنگ درخت  
 طول و عرض آن عمل اهل عادات جمیع در وسع این زمان نیست نقل و اقامت آن  
 و مندان از بلاد کربلاست در کوه آن غاریست که از درون آن آوازی  
 می آید و بخاری مثل دود بیرون می آید و به حیوانی در غار متکاتف میشود  
 چون بسیار شود مردم آنرا جمع کنند و آن نوشادر خالص است بسیار از  
 بلاد فارس است آنرا بسیار بین ارباب طبیبان کرده چون مردم آنجا را سوزانند  
 طبیبان مستشمام تمامی بجهت کثرت رایا حسی و از بار و انجا میوه های کم  
 سیری و سرد سیری مردم باشند مثل خرمای و نارنج و جوز و بادام و غیر ذلک  
 و قریه آن متصل یکدیگر است چند روز در سایه درخت باید رفت تا از  
 آنجا بیرون روند سیه از بلاد مغرب است بر کنار دریا و صخره که  
 موسی و یوشع علیهما السلام مایه بریان کردند آن فرما موسی کرد اندو آن مایه جدا  
 آن که نصف آنرا خورده بود اندر زنده شد و در دریا رفت و حال از نسل او  
 در آن دریا نصف از مایه است که طول آن یک زراع بیشتر است و در آن یک  
 یک جسم و یک نیم و دو و یک نیم سایر بدن صحیح است و یک نیم باقی شود که آن

کوهان

عسای رقیق را بر نهاده سجستان ناحیه نرگ است سجستان بر فارس بنام کرده  
 و هوای گرم دارد و طواری بسیار که بر باد دایر است و انجا را یکبار از موضع خروج  
 میبرد و بعضی قریه و مواضع آن در ریاض منظم میشود و قنطرة و سطح غایت را انجا  
 متعرض نشوند بجهت آنکه مار را بخورند و انجا مار بسیار است و رسم که شیاعت  
 مشهور است از انجا بوده و میگویند در زمان معاویه که مرخصی علی را علیه السلام  
 لعنت کرده اند ایشان لعنت نگرده اند و چند قریه فایز بایشان رسانیده اند  
 سخی از نواحی مصر است در مسجد جامع آن سنگ سیاه است که بر آن علامتی است چون آنرا  
 نگاه از آن مسجد بیرون آورند صاف بسیار در آیند چون آنرا بشیر در آورند  
 بیرون روند سدوم قریه قریه قوم لوط است و انجا میاه و انجا سید است  
 و درین زمان مقبولست و زرع و گیاه در آن نرود و زمین سیاه و غرض سنگهای  
 ابل تواریخ گفته اند که آن سنگهای است که هر قوم لوط بارید است سنون از قریه  
 کهوار است در وسط آن حصاریست که را انجا موش نباشد اگر موش را انجا بیند چون  
 بر زمین انجا را رسد میبرد شام منزل انبیاء و معدن اهل حکم بوده است و در آن  
 مشهور اند باطلات حکم خود را چند که ظالم باشند و انجا انواع میوه بامت و در بار  
 شام صغی از انجا است که در شنب بر کبهای آن چون خیار و گوجه و پیل و در چند



شنبه تاریکتر بود روشن تر نماید و چون که بر کوه را از درخت باز کنند هیچ روشنی  
 ندارد و جبل طور سینا انجا است بقرب مدین و جبل لبنان نیز انجا است نزدیک  
 بحسن و در آن کوه انواع میوه با و ابدال در آن کوه بسیار باشد بجهت رزق  
 حلال شیر از بلاد فارس است آب و هوای نیک دارد و شیرانش طعم و بوی  
 بسیار کوه احباب تفریح گفته اند که هر یک سال در فارس اقامت کنند و معیت  
 اسبان گذر و سب آن اورا معلوم نشود و انجا نوعی از قنار است که نصف آن بخت  
 شیرین است و نصف دیگر بغایت ترش و صنایع ها از آن در آن بسیار باشد و عالما  
 و شعرا و اهل فضل در انجا بسیار بوده اند و قبر سیمویه نحوی در انجا است صحیح  
 ناحیتی است در بلاد مصر در جبال آن غار نامست که در آن موی انداز آدمیان و  
 ماکن و کرب و سگ و غیره آن هم حکم یکسان کنان و هم در حال خود و هیچ تغییر در حال ایشان  
 ظاهر نیست و در انجا سنگهای خورد مرصع است و بر آن نقش است شبیه بسکه و نا  
 و در ارم کوبند که آن درهم و درانیر قوم فرعون است که مسخ شده بدعای موسی علیه السلام  
 کما قال الله تعالی ربنا اطمس علی اموالهم صقلیمه جزیره است از جزایر اهل  
 مغرب مقابل افریقیه در آن بلاد و قری است و معادن ذهاب و فضه و نحاس  
 و زاج و وادیر و آهن و شب یمانی و نوشادر و سیلاب و انجا حیوانات گزنده و سباع بسیار



و در صحرای آن زعفران بسیار باشد و انجا کوهیست که انرا جبال النار گویند شهابها  
 در آن کوه آتش مشتاید و میشود و روزها در آن بسیار و با وجود این در آن کوه  
 کوه از برف خالی نباشد طبعی است شهرت بنزدیک و مشرق انجا جاهها است  
 که بر سر چشمهای گرم بنا کرده اند و احتیاج با آتش ندارد و قریب است اعمال  
 طبرستان که در انجا عمارت قدر جمیعست کوبند که سلطان علی بن ادریس بنا کرده اند  
 دوازده چشمه آب گرم است بغایت خوشبوی هر یک از آن مخصوص حس است بمرضی  
 چون صاحب مرض بآن آب غسل کند شفایید صاحب عینه العزیز کوبند که در  
 طبرستان شهر عظیم است که نصف آن گرم است و نصفی خنک و هم آینه نمیشود  
 قریب همان حکیم انجا است گفته اند که هر کس چهل روز از انجا زیارت کند حکیم شود  
 و انجا هفت چشمه است که در هفت سال متوالی از آن بسیار میزدن آید و هفت  
 سال دیگر خشک شود عزاره موضع است نزدیک جالباب و هوای بسیار  
 نیک دارد و در انجا کوه عقیق بسیار است و اگر خالک انرا بر عقیق ریزند میبرد  
 و نیز دیگر حیوانات موریه نباشند عسلی حاره از اعمال جلب است بعضی  
 از اهل توطیج گفته اند که قریب آن سنان عظیم قایمست چون آن سنگ را  
 بپندازند از آن موضع از غلبه شهوت دیوانه شوند و از خانهها بیرون



آیند و از نردان طلب قضای شهور نمایند تا وقتی که آن سنگها تمام نشد  
 عین الشمس از نواحی مصر است بر کنار نیل و تحت قنوق است و عمارت  
 قنوق حالا در رین منطس شده گویند در این موضع بوده است کنز الخا  
 بیهن یوسف عا پاره کرده و درخت بلسان در آن موضع است  
 و در مواضع دیگر هر چند از اعراض کرده اند و روغن از اینجا حاصل شده  
 گویند که چاه است که این درخت را از آن چاه آب می دهند و عیسی عا در آن چاه  
 و خاصیت این آب از نیست و از عجایب دنیا اینجا مناره است از این سنگ  
 سرخ منقوط بنقظهای سیاه اثر اثر شده اند و مربع شکل است  
 و طول آن صد ذراع بیشتر است و ظاهر آن قطرات آب ترشح میکنند و تا  
 ده ذراع پایین می آید و از آن درخت که در این موضع میل آن عجیب پیدا  
 است شب و روز این آب از آن ترشح میکنند عوطة ناحیه است از ولایت  
 دمشق که محیط است بآن از جوانب کوههای عالیه و دوران هشرده  
 میل است و هر بساتین و قصور و عمارات نیکو و آبر آن گویاست گویند  
 که از احسن بلاد الله است و آنرا از جهان دنیا شهرند قیروان شهر است  
 بزرگ است در فریقیه و از عجایب دنیا اینجا دو اسطوانه است که هر دو  
 بزرگ

این سنگها را  
 در این چاه  
 می اندازند  
 و آب را  
 می دهند  
 به عیسی  
 عا

نیست و هر روز وجه بشوید عظمت افتاب از آن آب ترشح کند و در باقی  
 روز بآن آب نیست کابل بعضی از آن از بلاد هند است و بعضی از  
 ابلستان در جبال آن معادن آهن است مستحکم دارد و گفته اند که قلعه  
 که در نواحی آن برف آید و در آن برف نباشد و بلیله کابلی منسوب بانجا  
 و انجا درخت بلبله نباشد لیکن محرابی است بلبله بانجا آورده  
 و از انجا ببلاد دیگر می برند این جهت انرا بلبله کابلی گویند و زعم اهل هند  
 آنست که ملک لاریق شاهی هند نباشد تا کابل را فتح سازد که ملک  
 ولایت مشهور کدال ولایت در جبال افریقیه گفته اند که ربع خط  
 در ربع موضع مثل آن نباشد بسیار است که یکن کنند که زراعت کنند  
 پانصد م حاصل شود کسرمان ولایت مشهور است شرقی آن  
 ملک است و غربی آن فارس و شمال آن خراسان و جنوب آن بحر  
 فارس شهر کرمان را کرمان بن فارس بن طهر و رسی بنا کرده و انجا معدن  
 توپا است و انجا نوعی از درخت است که چوب آنرا آتش شود و  
 درخت قطن و باد خاں انجا اشجار عظیم میشود در نواحی آن موضع است  
 که چون سنگهای انرا بعضی به بعضی رسانند باران پیدا شود و در



بعضی جهال آن ولایت سنگها است که میوزد چون میوزم کفر حاج  
 شهریت در میان حلب و مغرب در میان که آب نبارد و چاه کنده  
 اند در آن موضع تا سصد زرع حاج آب فرسیده حوض یاد دارند که از  
 باران پر آب میشود اصلا آب روان و آب چاه ندارد کفر بخند قریه است  
 افعال حلب کوهی است اینجا که آن را جیل السحاق گویند اینجا سما  
 بسیار شود و چشمه آب گرم است در آن کوه که هر حیوانی که حلقه منقبت  
 بکند علق او شود چون از آن آب بخورد و گردان چشمه علقه او ساقط شود  
 کور اقلعه است بطبرستان از عجایب دنیا بعضی از اصحاب تواریخ گفته اند  
 بلندی آن به مرتبه است که مرغ بطیوران خود از اینجا بالا نرفتند و رفت ارتفاع  
 از ارتفاع ابر بلند تر چنانچه گاه است که بر قلعه آن باران نباشد و بر سطح آن  
 باران بود و این از جزایات اهل تاریخ است چه ارتفاع ابر بمقدور فرسخ  
 میرسد چنانچه در کتب سیاحت بیان شده است چگونه ارتفاع دیوار آن  
 قلعه از قلعه فرسخ زیاده باشد مربوط قریه است در دیار مصر نزدیک  
 بایستند رتبه اهل آن هم طویل العمر باشند و هیچ موضع کسی که عمر او طول باشد  
 از آن مرد یافت نمیشود مصر ولایت مشهور است مسافت هر یک از طول

در این کتاب

و عرض آن ولایت چهل شبانه روز است و از عجایب آن ولایت است در بعضی  
 اراضی آن چون باران نباشد گیاه و زراعت نیند تر بود و اگر باران نبود ضعیف  
 بود دیگر زیادتی آب نیل است در وقت نقصان سایر آبها باشد و ماهون  
 در وسط نیل مسجد بنا کرده و در حوض مسجد حوضی و در آن حوض عودی  
 قائم کرده ساخته از رخام سفید که طول آن بیست و چهار زراع است و  
 منهدی است از نیل پایین حوض که آب در آن می آید پس چون شانه زرع  
 آب بالا آید خراج بر اهل مصر لازم آید بسیارند و از زیادت شود تا بیست  
 ذراع در آن سال محصولات بسیار بود و چون از آن بگذرد سبب خرابی شود  
 و در آن بلاد گیاهی است که از آن ریشمان جهت کشتی سازند و چون مثل  
 قتیله از آن بسازند و آنرا مشعل سازند چون شمع بسوزد و بطنج بندی  
 اینجا بقایست شویین و بزرگ شود و بزرگی آن بغایتی رسد که شتر قوی طاقت  
 حمل دو بطنج از آن ندارد و اینجا مرغیست سیاه و بزرگ و سر او سفید  
 و از مای نیل میخورد و اینجا موضع دیگر غیر و در آنرا عقاب النیل گویند  
 در وقت ابتدا و طیران او با و از بلند فصیح گویند الله فوق القوق و  
 هم کس از آن می شنود و در بعضی نواحی حوضی است که از آن در سنگ برین اند



چشمه آب است قریب بان حوض که آب باین حوض می آید چون جنوب و شمال  
دست بان آب کند آب چشمه باین سد و آب چشمه می شود چون آب حوض را  
بیرون ریزند و آن حوض را مالک کنند باز آب شود کند و در آن بلاد کوهی است  
که از اجبل مقطم گویند و معدن زیر جدا است و در آن کوه مقبره است که  
بر مرده را که انجا دفن کنند از بیم نرسیدن و قبر را بدیل بن یعقوب و قلی بیگ  
انجا است و از موضع آن ولایت موضع است که از آنجا حوض گویند و در انجا  
غار است و در آن غار چشمه آب است که چون آب از آن چشمه بیرون آید  
و از آن کوهی ریزند موش شود و از عجایب دنیا مار مان مصر در انجا  
تسطاط و در یک ابراس دو چشمه است که از آنجا اعظام بنا کرده اند و  
القاعده و محوطه شکل ارتفاع از آن محوطه سید و مفره در دست  
و چهار مثلث مساوی الاضلاع بان محیط است که در ضلع از آن اضلاع  
چهار صد و شصت ذراع است و سنگها را چنان بهم ترکیب کردند که در آن  
هیچ ارتفاع و انحناء نیست و گفته اند که بر آن نوشته یافته اند بخت غریب که  
ای بنی هاشم ندی قوه فی ملک فلیتمد ما فان السلام ایسرن لپناه  
و در بانی آن احتلال است گویند که قبری از قبور قدیمه صحیفه یافته بودند که

در آن اخبار وقوع طوفان نوشته بودند پیش از وقوع طوفان بچندین سال  
پادشاه زمان او را سوار بر سه ملوک میگفتند بفرودنا مقبره بجهت او بنا کردند  
و آن مردم شرقی است و مقبره دیگر بجهت برادر او و آن مردم غربی است و بعد از وفات  
ایشان را انجا دفن کردند و غرض ایشان آن بود که از آب مقبره های ایشان شراب  
و درای آن مقبره با در زیر زمین است و حال ظاهر نیست و بعضی گفته اند که بانی  
آن ادیس بنی هاشم است و او عالم شده بود بوجوب یا بدلیل بخوبی بواقع طوفان  
پس بر ما نرا بنا کرده بجهت حفظ اموال و صحی علوم و بر تقدیر بنایان قبل از وفات  
نوح ع و در سن شصت و از بعین و اربع مائده ملک که گذشت از طوفان چهار هزار و  
شصت و بیست و پنج سال و از عجایب دنیا قنطره نهری که در دیر مصر است  
و عرض آن نهر سیصد ذراع است و قنطره یک طاقست که از سنگ تراشیده بنا کرده اند  
طول هر سنگی ده ذراع و عرض آن پنج ذراع مکران ناحیه است که یک بار عرض سدها  
تحفته الغرایب گویند که در آن ناحیه شهر است که بر آن قنطره است از بلی قطع سنگ  
هر کس بر آن قنطره بگذرد بیایا کند بر کسر احتیاج یعنی شود بر آن قنطره بگذرد  
لوراقی میشود منیف مدینه فرعون است گویند اول شهری که بعد از طوفان در  
بلاد مصر بنا کرده اند است و آن نزدیک بقسطاط است بعضی گفته اند از باب



تواریخ گفته اند که در غرغور در آن شهر است و بیوت و حیوانات و قریه های  
و کلبه های آن سنگ تختی است و در چنانکه مثل یک می یک از دو چیز ظاهر نیست و  
بعضی آثار آن درین زمان ظاهر است و از عجایب دنیا کینه است  
آن موضع که طول و عرضی بسیار است و سقف آن یک حجر است مونه  
از حد و دشت است زمین آن بهر دور قبول نکند و اگر بهر دور آن  
موضع در قبر کنند از قبر بیرون افتند و از عجایب است که چون زینر اولاد  
واقع شود بهر بعد از ولادت بخت عود کند مورجان از حال فارس  
و در جبل آن کف است که از سقف آن آب تقاطع میکند اگر یک کس در آن غار  
رود چندان آب بیرون آید که هر را کفایت کند تا صره قریه است بقرب  
طبریه و اشتقاق نصاری از آن است و اهل آن قریه مریم را علیه السلام  
آمنت کرده اند و شوی آن هیچ دختر که این است و شود دیگر نبات و انجا  
درخت ترنج است که ثمره آن بهر صورت زن باشد که او را در سینه و دور است  
دو پای باشد و موضع فیج او مفتوح بود و غرغور شهر است نزدیک  
بقرون و راهی از آن میرود و بقسطه نطنیه و اگر چه خوب با قایم کرده اند که  
اگر در زمین یا شمال آن روئی زمین چون صابون تر باشد و با این زمین

فرورند و بکشت شوند و بسیار شکم با آن زمین در آمدند و دیگر اثر از آثار  
ایشان بنظر می رسد وادی رمل صاحب عجایب الاخبار گوید که وادی است  
در زمین مغرب نزدیک به بلاد اندلس در آن ریلی است که چون آب میرود هر کس  
در آن یکبار آید بکشت شود یکی از سلاطین ماضیه انجا رسیده و حال آن معلوم  
نموده و صورت سواری انجا پس فرمود که انجا ساخته اند و بهر آن صورت  
نوشته اند که ایس وادی مذهب فلاطین کلفن احد المضی الی الجانب الآخر  
**وادی موسی** قریب به بیست و هفت سال است زمین بسیار بود و چون  
موسی را عاف و فاه نزدیک رسید سنگی از آن دوازده چشمه آب روان میشد  
یکت قبا یل بنی اسرائیل آن کوهی از آن قریه در میان سنگ مسخر است  
بعضی اصحاب تواریخ گفته اند که انجا رسیدیم و آن سنگ را مشاهده نمودیم و حجم  
آن حجم گله یک کوه سفید است و تمام آن کوه مثل آن سنگ نیست و حجر از بلاد  
بحرین است و خوا و نایب بسیار است و آثار و انجا میریم بسیار بود و عجایب آن  
موضع آنست که هر کس ساکن آن شود طحال او بزرگ شود و هر آه از بلاد  
نزدیک با صطخر و هر آه فراسان نیست بسیار است و اشجار و صوه بسیار  
بود در سال بوقتی که درخت غنیمت را کل بیرون آوردن آن را شهور غلبه کنند



چنانچه تعرض بمردان کنند هر سال درین وقت در آن شهر این حالت پیدا شود  
 چنانچه که برادر در حالت نوروز هستند یا آن قریه است بر زمین فارس در مابین  
 دو کوه اینجا چاهی است که در آن در آن در آن می آیند و هیچ کس نزد یک  
 آن چاه نتواند شد و اگر مرغ بر بالای آن چاه طیران کند بسود و در آن چاه  
 افتد یا آب جزیره است و در بحر شام در اینجا شهر باو قریه است و اینجا سیاه  
 و مار و کژدم بسیار و اگر سیاه و مار و کژدم بآن زمین رسند در ساعت  
 که استنشاق هوای آن کند بزرگ بشود و اینجا میوه های بسیار شود  
 و قبیح در کوه ها بسیار باشد و الله تعالی اعلم بحقیقه الاشیاء و معرفت  
اقولیم باغ و این باغ است میدان آن مواضع است  
 بعد و در آن آسی و صد درخت و ثلثان درجه باشد و غایت در آن روز  
 چهارده صاع ساعت و پنج باشد و طرف جنوب آن سه هزار و سیصد و  
 سی و دو فرسخ و سصد فرسخ است و طرف شمالی آن سه هزار و صد و چهارده  
 فرسخ و یک از دو طرف شرق و غربی آن صد و هفتاد و پنج فرسخ و در آن  
 مساحت سطح این اقلیم سیصد و هشتاد و هشت هزار و سی و هشت فرسخ است  
 و بعضی مواضع که در آن اقلیم است اینست که مذکور میشود آب مواضع است

نزدیک بساوه بعضی از ملوک عجم بر نهری که قریب بآنست قنطره بنا کرده  
 بمقتاد طاق است و در آن کوهی گویند مثل آن نیست مابین قنطره و ساوه  
 زمین است که در آن کل بسیار است و همان پادشاه مقداد و فرخ را سنگ  
 فرسوده کرده تا مردم را مکه ری از رحمت شود از بر اینچنان ولایت است مشهور  
 مشتمل بر بلاد قری که جبال و انهار بسیار و جبل کوهی است که در آن  
 بقریب ارسیل و در عالم کوهی از آن بلند تر نیست و بر آن فیر یکی از انبیا است  
 و بر آن کوه چشمه آب است بغایت خفک و در اسفل آن کوه چشمه های  
 آب گوشت که بیماران جهت استشفای آنجا آیند و هزار سر در آن  
 گویند که هر کس بر آن نه پیاده عبور کند چون پای خود به پشت زن حمله  
 نماید در وقت وضع حمل حمل بر او آسان شود و نه رویه اینجا است و آن نه است  
 که آب بسیار دارد و اگر سوار در آن آب در آید آب بر سر او بکشد و در وقت وضع  
 که اندر آید گویند بر زمین فرود رود و از آن هیچ اثر نماند و چون چهار فرسخ از آن  
 موضع دور شود باز بر روی زمین آید و در آن ولایت چشمه است که آب آن سنگ  
 نشود و چون غالب خشک از آن آب بکشند و بیکدیگر بکشد سنگ شود و چون  
 خشک حاصل شود آبل از بلاد طبرستان است از عجایب آن است که چون



کوه سفند در اینجا آید لا فخر شود و هر چند او را تربیت کنند و بعد از شش  
 ماه از او همین استخوان مانند او بکند تا جایی است از بصره در آن اشجار و انهار  
 بسیار است بر تپه که آفتاب بر آن افتد اکثر آن می افتد و قری در میان اشجار  
 مرغی نشود و آنرا از جهان دنیا شمرند و انهار آنرا ما خود از دریاها است  
 اکثر از بلاد چین است آب و اشجار در آن بسیار است آنرا شاه بود و الا  
 بنا کرده و در آن امرودی حاصل میشود هر یک چند نارنج بغایت شیرین  
 و پر آب و در تمام زمستان آنرا تان نگاه دارند و در آن صنفان شهری  
 کوچکی دیگر است آنرا بصره گویند آب و آنرا با آن می گویند باور دین  
 خود را آنرا بنا کرده آب بود از هر غریب که بآنجای آید و آنرا آب بخور و عرق  
 بپزی او را پدید شود و مردی که در آنجا مقیم اند اکثر اوقات بآن مبتلی اند  
 و تفصیل این عیاض که از کبار مشایخ بود و آنجا بوده از در بید از بلاد  
 اند و با اینجای است آب و هوای نیک دارد و بجانب آن کوه می طاعت و در  
 فرسخی آن کوه بلند است و هرگز بر آن نباشد مردم آن اکثر غلیظ الطبع  
 و بدخلق باشند ابو حامد اندلیس می گوید که در بیرون آن شهر سنگ بزرگ است  
 که شبیه است باهن زباده از دیست مره چون مردم محتاج باران میشوند

اندر بحر می نمایند و در شهر او نیز باران بسیار آید و ما دام که آن سنگ در آن  
 شهر باشد باران آید اصفهان شهر بزرگ است آب هوای نیک دارد و مردم  
 خوب صورت و خوش ذهن آنجا بسیارند باشند و سبب نایب است در آن  
 تان باشد و در آن شبیه نخود و سبب آنجا بوی بسیار ندارد لیکن شما  
نمایند شعر او را با ب فضل در آنجا بسیار بود چون از آنجا بیرون  
 آرند بوی بسیار دهد بهر تپه که اگر در قافله باشند بهر تپه که آن است  
 نمایند شعر او را با ب فضل در آنجا بسیار بوده اند لیکن مردم آنرا  
 نسبت به آن میکنند و در آنجا مسجدی که هر کس در آن مسجد سوگن بدو  
 خورد عضوی از اعضای او خراب آید افشنده می است از دهنهای بخارا  
 ولادت ابو علی سینا از آنجا بوده بطالع سیرطان و زهره و مشتری در سرطان  
 و قمر و عطارد در سنبله و مریخ در عقرب و آفتاب در اسد و راس و شعیب  
 یاقی بر درجه طالع چون ده ساله شد علوم عربیه تمام بدست آورده و در  
 دوازده سالگی فتوا می نوشت بر منزهة الحنفیه و در شانزده سالگی قانون  
 طب تصنیف کرده و چون بیست و چهار ساله شده هیچ علوم نبوده نیک کرده و کافیه تحصیل آن  
 وفات او در همان بوده در سنه ثمان و عشرين و در جمادیه هجریه و عمر او پنجاه

بحر



و هشت ساله بوده ایلاستان قریه است میان و جرجان و سمرقانی در گونه  
غار است که از آن آب بسیار بیرون می آید و اگر در وقتی از اوقات سال آن آب  
منقطع شود مردم جامه های نو بپوشند و بدان غار روند و اهل ساز و  
خواننده ها بخوانند و با هم و طریق عبور استشقال نمایند بعد از یک  
خطه آب بیرون آید بابل نام قریه است بر کنار فغان و در زمان قلمم معور بوده و  
علاوه بر آن است و اینجا چاه است که از چاه در سال گویند مهود و نصاری باجی  
در ایجاد خود مشهور است که چاه هاروت و ماروت اینجا است و سنگ عظیم  
بر سر آن چاه است چاه و مقبره در زمان حجاج باجی افتاده اند و حجاج فردی بود  
که در کس را که موکل است بر آن چاه تا آن دو ملک را یا نمایند چاه گوید که  
کوتاه با آن شخص در آن چاه رفتیم ایشان را دیدیم سرنگون هر یک چند کوبی  
آهنگین بندگی کران بر بالای ایشان پس چون آنها را دیدیم گفتیم الله اکبر چون این  
کلمه را شنیدند اضطرار عظم در ایشان پیدا آمد چنانکه نزدیک بود که آن بند  
منقطع شود بدخشان شهر مشهور است در اینجا معدن لعل و معدن لاجورد  
و معدن بچاده و بلور است و عجایب اینجا جزئی نیست است و آن مشابه لوح  
و چون افراد روغن اندازند آتش مشتعل شود و همچون فتیله میسوزد و چون

روغن آخر شود همچنان مشتعل ماند و اینجا سنگی باشد که چون شب در خانه باشد  
انگی روشنایی دیدن نیز در هر شهر است بقرب همدان آب و شیار و فواکه  
بسیار دارد اینجا و در میان آن غفران خور و بود و اصحاب تواریخ گویند در  
قدیم الایام لشکر بدو آن شهر رفت چون صبح شد حق سبحانه و تعالی عز  
سنگ گردانیده بود و آثار آن تا این زمان یا قیامت بسطام شهری قریب  
بلخغان است و از عجایب آن شهر آنست که اینجا کسی عاشق نشود و اگر عاشق  
بآن شهر در آید عشق او زایل شود و آب آنرا چون برناشتا بخورند بوی  
دو آنرا زایل کند و در اینجا هدهد نبود و مرغ خانگی ایشان نجاست بخورند  
و عود اینجا بوی ندهد و ریح مشک و عنبر و سایر طیبها اینجا در  
عایت بود بصره شهر مشهور است در زمان اسلام بنا شده و خوا بسیار  
و علما و مشایخ و اهل فضل در اینجا بسیار بوده اند و در جمله افراد در نزد یک  
جمع شوند پس از شمال بجانب جنوب روند و آنرا جزر گویند پس از جنوب  
و بشمال رود و آنرا مد گویند هر شبانه روزی دو بار این جزر و مد واقع شود  
و اینجا یب بصره آنست که در وقت رطب بر خفاها غراب بسیار جمع شوند چنانکه  
خفاها سیاه شود و یک خمر را ضرر رسانند چون حرما بریده شود در پای



حشفه  
تکله از زمین را میخاوند و غرنمای خشک که باد درخت پیدای سازند و قوت دارند  
و از این پدید آید که چون غرنمای درخت باشد باد در موضع که از خشک میگذشت  
اصلا مکسیران ننشینند و اگر ضرورتی در یک باشد چندان مکسیران  
نشینند که سیاه شود بغداد و از این امر نتیجه السلام گویند نیز هوای لطیف دارد  
و آب آن بهترین آبهای عالم است و آن از بلاد قدیمه است و بر آن شده بوده ابو جعفر  
و تابعی از اعمارت کردن مشایخ طریقت و اهل فضل و علما بسیار بوده اند چنانچه حص  
منقصر است و گویند که کسی آن شهر را بخلام خود داده بوده و او را بتی بود که او را  
می کشید نام آن بت بیخ نام آن غلام گفت بغداد آن اعطانیة القسم و این  
جست علما منع کرده اند که آنرا بغداد گویند و بعضی گویند که بیخ باغ و بعضی بیستان  
و داد نام روزه هم بهشتور و آنرا شیورغان نیز گویند شهرت میان هرات  
و مرو و در نزاعات و بساتین و آبهای روان بسیار است و ابو الحسن نوید  
از کلبایر مشایخ و جمعی السنته از کلبایر حدیثین از اینجا بوده اند بیخ شهر قدیم است  
از شاهپور بلاد خراسان آنرا منوچهر بن ایرج بن فریون بنا کرده و در قدیم اینجا  
خانه ساخته بودند و در حد در حد ذراع و ارتفاع آن زیاده از صد ذراع  
و از این طریق کعبه زیارت و تعظیم میکردند و بیت خانه ایشان بوده و معلوم

هند و صیدین نیز بارت آن می آمدند و تخفهای بسیار می آورده اند در زمان عثمان  
انرا ویرا کرده اند و مشایخ و مجتهدان و اهل فضل در اینجا بسیار بوده اند بلند  
قریه است اعمال موصل هر سال وقت خروج کله غنیمت اشوت و قاع بزرگان  
انجا غالب شود و از وراج از قضای او طار ایشان عاجز میشوند و حد ایشان  
مرتفع شود مردم تعرض کنند و از غایت بی تحملی از آن قریه بیرون روند و بای  
روند که قریه بآن موضع است و چند روز اینجا توقف کنند تا این کوفت برطرف  
شود بامور ناحیه نزدیک بقشجیر این موضع است که در هر سال سه ماه فصل  
برف و باران می آید چنانچه قریه افتاب در آن سه ماه می نشود و خانه است که  
در آن چسبی است مصور بصورت زن چون مرض کسی متطاوّل شود او را اینجا  
برند چون دست بر پستان آن جسم مالد سه قطره شیر از آن بیرون آید آنرا  
بآب میامیزند و بخورند مرض او زایل شود یا فی الحال بمیرد خلاص شود بیخ و از بیخ  
از شهرهای قدیم خراسان است بساتین و اشجار بسیار و حصار محکم دارد  
و خندق وسیع و سه دروازه داشته و درین زمان ویران است و آب آن رود هرات  
و منصور عمار که از کلبایر اولیاد علما است از اینجا بوده تعبیر نیز از بلاد و از اینجا  
شهر مستحکم است بعضی از اهل نجوم گفته اند که طالع آن شهر غریب است و بیخ صاحب طالع



آنست ازین جهت انرا از انرا بچندین مکرر نگرفته اند و در فتنه چنگیز آفتی بان  
نرسیده موای بغایت نیکو اردو بیماری که در آنجا در آید صحت یابد و از آن جهت انرا  
تبریز گویند و در نوای آن چشمه آبست که بپارازان شفا یابد و جاجر  
از شهرای خراسان است نزدیک با سفر این در حوالی آن چشمه آب است که چون کسی  
جرب باشد از آن آب غسل کنند شفا یابد جبل اروند که کوهی است که مشرف است  
همدان و در آن چشمه است که در وقتین از اوقات سال آب عذب در غایت  
خنکی از آن چشمه بیرون می آید و چون آن وقت بگذرد آن چشمه بی آب شود  
تا سال دیگر بهمان وقت و از امام جعفر صادق علیه السلام که آن فی هذا الجبل  
عیان عیون الجنة و اشاره باین چشمه است چه بیمار که آن آب بخورد و شفا یابد  
و مردم بسیار باین میزنند جهت استشفای و از آن است که اگر مردم بسیار باشد آب  
بسیار بیرون آید اگر کم باشد آب کم بیرون آید بی ستون کوهی است میان  
همدان و جیلوان بغایت بخت بلند و از علی تا افضل آن اصل است و در آن  
آن کوه ایوانی از سنگ برین اند و در وسط آن ایوان صورت فرس کسری که انرا  
شاید بگفتند ای کشیده اند و آن است بود که پادشاه هند هدیه نزد  
کسری فرستاده بود و هر چند او را سوار می کردند نمیداد و مادامی که زین  
سوار می کردند نمیداد و هر چند او را سوار می کردند نمیداد و مادامی که زین  
سوار می کردند نمیداد و هر چند او را سوار می کردند نمیداد و مادامی که زین

بر پشت او بودی بول و روشت نه انداخت و چون لحام در دهان او بودی  
گفت نه آفتی پس آن آب هلاک شد و کسری از آن بسیار بخورد و چون  
مصور آن صورت کشیده اند کسری را از نظر در آن تسلی واقع میشد و دیگر  
صورت شیرین که عشیق کسری بود نیز کشیدند و چون کسری و ملاحت  
در آن اثر میکرد صاحب صور اقالیم گوید که کشیده ام که شخصی برین صورت عشق  
شو چنانکه عشق میجوید او بدینا یکی کشید بعد از آن آن صورت را خراب کردند  
تا کسی دیگر را مثل آن روی ندهد جبل دماوند غریب تری است ارتفاع آن  
بمرتبه است که مرغ در طایر طیوان خود بزرگ آن نرسد و بعضی گفته اند  
از صد فرسخ مرغی میشود و در آن معدن کبریت بسیار است و گویند که  
کبریت امر الخا بدست می آید و در آن کوه نقبهای بسیار است که دائم دود  
از آنجا بیرون آید و در حوالی آن نقبها گوگرد و صفر میخ میزند و چون آفتاب  
در آن اثر کند مشتعل شود جبل ساوه قریب ساوه است صاحب صور  
اقالیم گوید بر کوه بالا رفتم چون یک شهر راه رفتم ایوانی ظاهر شد  
بغایت وسیع چنانکه مزار کس در آن توان داشت و از سقف چهار سنگ  
بر شکل پستان عورت بیرون آمده و از هر سنگ از آن آب میخاظر



میشود و در پیش این ابوان نقبه است که دور دارد از ایل قریه کشیدیم  
که ولد الزنا چون بان نقبه در آنجا بد از آن طرف بیرون نقواند رفت و  
هر کس ولد الزنا نباشد با سانی بیرون رود جیران شهر مشهور  
بقریب طبرستان است این نزد بنی هملب بنا کرده و آنجا میوه صابلا کرد  
سیر و میوه های بلاد کرم سیر مرد و هست و در جبال و حرای آن میوه های  
میاج و ریاحین مختلفه بسیار است لیکن درای عفن دارد و مردم غریب  
آنجا زود مریض شوند و در آنجا چشمه آب است که آنرا چشمه سیاه سنگ  
گویند و در راهی که آن چشمه میرود صغی از کرمها هستند که چون کسی آب از آن  
چشمه برگیرد در راه پای او بدین کرم رسد آن آب تلخ شود جو هست  
آنقری حمدان است و قصر هرام کور آنجا است و آن از عجایب دنیا است و  
قصر عظیم است و منازل و عرقه و بیوت بسیار دارد همه یک سنگ است کوهی بود  
که در آن این عمارت را بریده اند و هیچ مفصل ندارد و هرام کور از مملوک  
فرس بوده چندی گویند که تیانند از مثل او نبوده جیلان ولایت است  
میان قزوین و بحر صفا الاصعید دارد بسبب کثرت آنجا رود و  
هاد و اشجار و میاه آنجا باران بسیار آید باشد که چهل شبانه روز باران

نقشه

منقطع شود صاحب صور اقالیم گویند که چون باران دایمی شود مردم از آن  
مایل شوند و شب باران شوند و بعد از آن باران سبک مردم بیکدیگر تجارت کنند  
با قطع باران و این بسیار بخوبی که انداخته برنج بسیار و این شمش حاصل شود شغل  
مردم ایشان زراعت برنج است و شغل زنان ایشان تربیت دود القرو چندی گویند  
که زنان ایشان بغایت جمیده باشند حصص الطاق حصی منجی است در طبرستان  
و در زمان قدیم خانه مملوک فرس بوده و آن نقب است در کوهی است که مملوک  
دارد چون در آن نقب در آیند مقدار مسافت یک میل بغایت تاریک است و بعد از آن  
فضاء پیدا شود بمنزله شهر بزرگ است و در وسط آن شهر چشمه آب که از نقبه بیرون می آید  
و بمقداران بنقبه دیگر فرو میرود و پایین این دو نقبه دوزخ و از غریب آنست  
که نزدیک این حصص طابق شبیه بلد کمان است چون آنرا مطلع آنجا است سازند  
فی الحال این پیدا شود و باریدن کمره تا آن هنگام که پاک و شسته شود و امغان  
شهر بزرگست مابین رخی و نیست بود آب آن از کوهی می آید و صد و بیست قسم  
میشود و هر برابر و صد و بیست قسم از آن آب بخورد و در حوالی آن شهر کوهی است  
که در یک وقتی از اوقات سال بادی از آن شعله می آید بر هر حیوانی که در آنجا شود و در  
بعضی از کوهها چشمه است که چون بخار است در آن افتد چندان باد شود که مردم خراب شدند



عمارت بود و یکی از قریب آن چشمه را بنام چشمه محل بخون محض در آن چشمه  
اندازند باد شود و در وقت رفع خرمینها اگر باد کم شود این عمل کنند و عروق موضعیست  
بخورستان و آن ولایتی است میان بصره و فارس در آن موضع چشمه های بسیار است و  
شعله ها مشایده میشود که از آن چشمه ها متصاعو میشود و آن آب در ده خوشی می افتد  
یکی بکشت مردان و دیگر بکشت زنان هر کس بتدریج در آن آب رود از آن انتفاع یابد و اگر خط  
در آن آب بود اعصاب آید شود و بسوزد و دیگر ناحیه بکشت میان و عروق در آن قریب و  
هذه بسیار است و انجا است آن چشمه در ماسیست بقرب نصیبی و انجا سنگ و از زیر یکم  
کرده اند و یکی نقیر باز کرده اند و از آن آب بسیار بیرون آید و اگر آن نقیر کشاده تر شود چندان  
آب بیرون آید که این شهر خراب شود و بر الحیدر پور است میان موصلا و اربل هر کس را هیچ باشد چون آن  
دیو در آید شفا یابد و بر مسجد و محراب موصلاست در ایام بهار در حوالی آن دیر از هزار و پانصد  
غریب بسیار باشند و خاک اندر در قعر الحیدر غریب تا شرو و خاصیت تمام است و اگر آن خاک را  
در سوراخ کزدم ریزند بمیرد و قبی از شهرهای قدیم است از آن زمین خراسان که از ملوک فرست  
بنام کرده و ازین جهت نسبت بآن ریزی بود و اهل اصحاب تواریخ گفته اند که بکرات این شهر ز قتل  
خام و زلزله ویران شده و باز عمارت یافته و نهان حکومت ابو جعفر و ذوقی از عمارت کرده اند  
و بعد از آن کسی دیگر از عمارت نکرده و گویند که هوای آن فضل خریف است و سهم است خاصه در آن

غریب بسیار است که با و فاضل عالمقدار در انجا بسیار مشهور بود و از جهان شهر مشهور است  
هوای نیک دارد و مردم خوب صورت انجا بسیار باشد انجا کوچی است که از اجیل آنرا گویند  
و در روی زمین مثل آنست که آب و هوای نیک دارد و گیاه های آن همه ریاحین است در فصل  
ربیع بوی ریاحین آن از موضع بعید استشمام می نمایند و بوی آن گفته است که در انجا  
کزدم نباشد الا در موضع کانی از مقبره طری کویند و چون کزدم انرا مقبره بیرون ببرند همان  
موضع باز آید و ساسر شهر بزرگ بوده است در سینه احدی و شرین و مانی و محرابیست  
انرا بنا کرده چنین گویند که عمارت مسجد جامع آن پانصد هزار متعلق تخرج کرده است و درین  
مسجد کزده است که مشهور است بلکه امام محمد بن علی السلام انجا غایب شده اند و  
در زمان سلطان سنجریاضی بر در این سردابه اسبی بسته بود که زین و لکام او طلال بود  
چون سلطان انجا رسید بر سیده که اسیر او است اندکفته بوده اند که تا بهترین مردم که از  
این سردابه بیرون آید سوار شود گفته بهترین مردم زمانه هم و آن اسیر سوار شد  
و برقت و شوی همان فعل هم در آن زودی انرا غلبه کردند و مملکت از دست  
او بیرون رفت و ساسر را انراک ویران کردند و انجا ویرانست ساو شهر  
مشهور است و انبار و اشجار و میوه ها بسیار دارد و در قعر زمان بر کنار آن  
نهر بکیده بود در شب ولادت حضرت رسالت پناه صلوات بر آن بخیر و بر آن و



شکل شده صاحب صور قائم گفته است که بهجت لطافت هوا و طیب خاک  
 آن مردم خوب صورت و موزون الطبع و واقف بر قواعد موسیقی بسیار باشند  
 و علما و اهل فضل در اینجا بسیار بوده اند و نیز گفته اند از اینجا جمعی پیدا شده که در یک  
 حیدر خرد بود اند و مثل علاء الملک که وزیر سلطان خوارزمشاه بوده صاحب  
 تدبیر و عالم با انواع علوم و مثل شکوی طبیب که مصاحبه بهتر از کسی ندیده و مثل  
سعد معنی که هم آواز نیک داشته و هم دقایق علم موسیقی نیک میدانست و در عربستان  
 صورتها و مثل میزدند و مثل زینل مصارع که اکثر بلاد را مسیر کرده و هیچ مصارع  
 از عجز او مقاومت ننموده و غیر ذلک که تعداد آن موجب تطویل است که خار  
 ترنجبین در آن زمین باشد و هر سی سال یک نوبت ترنجبین بسیار بر آن بخار  
 شود و ناسی سال ترنجبین نباشد سیران موضعیت انواع بامیان در کوهها آن  
 چشمهای است که چون کسی بخار است اندازد آب آن چو شکر کند و بسیار شود و در  
 روان میشود و اگر باور شود و از آن فرود گیرد و غرق کند سراسر شهریت را در آن بخان  
 میان تبریز و ارمیه در اینجا است که چون مجذوم از آن آب غسل کند شفا یابد و آن  
 حجره کرده اند سمیرم موضعیت مابین اصفهان و شیراز در اینجا چشمه آب است که  
 ملخ دفع کنند و آن از عجایب دنیا است و این دانست که چون در موضع ملخ پیدا شود

آن آب بر کوبند بشرط آنکه ظرف آب را در راه بر زمین نشینند و کسی که آن آب پیر باشد  
 در راه بار پس ننگد پس طبع منورانی که او را سوار گویند تا به آن آب بشوند و ملخ  
 گویند هر یکی از آن در روزی از ملخ تخمینا یکبند و عجب ازین آنکه مرغانی که در  
 حوالی چشمه می بینند سلسله سنا باد از قری طوسی بوده و درین زمانه ببرگان  
 هزار حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام شهری شده و آن را شهید گویند  
 چون فوت شد مامون علیه الله گفته تا آنحضرت را بقرین پدر او هارون  
 التمشید دفن کردند در یک قبر بعضی اصحاب توابع گفته اند که هارون در قریبت  
 که مشهور است بآن که قبر امام است و امام در قریبت که مشهور است بآنکه قبر هارون است  
 این از جمله معجزاتی آن ملعون است سجستان شهر و شهر است بقرب موصل عمارت عالیه  
 دارد و اینجا همه را که چنانچه آن نیست و کوهی که کشتی نوح بر آن فرود آمده نزدیک  
 بآن است اهل توابع گفته اند که سلطان جلال الدین ملکشان چون بآن موضع رسید  
 کنبه کی داشت از او حامله بود او را در آن وضع حمل پدید آمدن میمان گفتند که امروز  
 نظرات بدست اگر ولادت او در روز فردا شود این فرزند پادشاه رفیع الملقک گردد  
 بقدر توان او را معلق نگاه داشتند تا روز دیگر سلطان سحر متولد شد این موضع را  
 بنام او باز خوانند شهر روز موضعیت نزدیک بهمدان اهل آن اکثر کبراد و  
 قطاع الطرق اند و طالبان ملک بنی اسرائیل از این بوده گویند که او را یکبند



نکرفته است و آن بزرگوار دعا را در و سلیمان است علیهما السلام که در حق آن موضع  
واقع شده گویند که در آن موضع رعد و آبله کمتر واقع شود و اینجا صحنی از کرم است که  
یک سال آنکس را رتور و یک سال میوه دیگر که هر یک در آن چند جوی باشد شرح  
بغایت و آنرا دوع گویند و حجت التزم از او به باه است در آن موضع است و در  
موضع دیگر نیست شیراز ولایت از ریجان است در میان آن شهر مثل حوض الی  
غریب بیک جریب و قصر آن معلوم نیست گویند که ریسمان قریب چهار هزار  
ذراع با آنها در آن فرستاده اند بیایان نرسیده و از عجایب است که هر چند سنگ  
رعد بجانب آن شهر اندازند در آن شهر نه افتند و اگر هر چند تیر و یک سوراخ باشند و  
زردشت آتش برست اینجا بوده است و اینجا آتش کده است که دائم آتش میکنند و آتش آن نمیرد  
و اصل آن خاکستر جمع میشود باذن الله طبرستان ولایت است مشهور و آنرا از آن  
گویند و چندی گویند یکی از ملوک عجم در زند او کنه کار بسیار جمع شده اند بزرگ  
مصلحت دید چنان که این آنرا موضع فرستند که آنرا آباد کنند باین موضع فرستاد  
ایشان و آنرا درخت بسیار بود طبرهای بسیار بودند آوردند و آنجا را آنرا قطع کردند  
ازین جهت طبرستان گفتند آنجا و کنه بسیار دارد و هم مردم صالح باشند و متحول  
و لیکن هوای بود در آنجا درخت است که قطعه از چوب آن آید از آن ماهی که در آن  
بود بمیرد و جمل طایفه آنجا است آنجا که در آن است که آنرا حجت سلیمان علی گویند چون

و آنجا

مصلح بیستی شود چند بار آن بار که آنرا تمامی شود گویند اینجا صحنی از مرغ است  
چند فاخته و در آنجا بهار ظاهر شود و چون پیدا شود صحنی از عصافیر  
تابع او شوند و یک عصفور حجت او دانه و غصای آورند چون آخر روز شود  
آن عصفور را بخورد و روز دیگر عصفور دیگر بیاید و خدمت او میکنند و او را  
بفرغورد و همچنین تا آخر بهار جدا از آن مرغ و اتباع او غایب شوند تا سال  
دیگر طغیان شهر بزرگ است از بلای تر که قریب بسیار دارد و در میان دو کوه  
و یکراه تنگ دارد که بضرورت از آن راه باید گذشت چون آنرا بگذرند  
هیچکس در نتواند آمد زمان و مردان موی بر بدن دارند و از عجایب است که  
باز آنان ایشان که صحبت واقع میشود بر نوبت بکارت معاودت نمایند  
و آنجا دو چشمه آب است یکی شیرین و یکی شور دارد و در یک قدر جمع میشود و از آن  
قدیر دو جوی آب روان میشود یکی شور و دیگر شیرین طیب موضع است  
میان و ارسطو خورستان آنرا شیت بن آدم بنا کرده و از عجایب آن  
آنست که زنبور را با در نه آید و اگر در آید هلاک شود و نیز غراب انفع  
و عقوبت آنجا در نه آید عبد الله آباد دهیست میان قزوین و همدان در آن  
چشمه آب گرم است که آب آن بر میجو شود مقدار قامت مرد چون نیم مرغ



بر سر عود آب نهند بر آن بایستد و بخت نشود از حرارت آب و این آب در حوض  
 جمع شود چون بیمار بخورد شفا باید غرضه و لایق و وسیع است در طرف خراسان  
 که بجانب هند است آب و هوای نیک دارد ولیکن سرما آنجا سخت بود  
 و آنجا عقبه است مشهور در یک جانب آن مقبره زمینی است هوای بغایت گرم دارد  
 و در جانب دیگر زمینی است هوای بغایت سرد دارد و در بلاد غزنه بر طرف کمر  
 و عمر در آن باشد و مار و کژدم و در شلوات موزید کمتر باشد و چشمه آب است  
 آنجا که اگر بجای است در آن چشمه افتد باران شود و برف و تابی است از آن  
 بیرون نیامد و در آنجا از آن برف شود غور و لایق است میان هر دو  
 غزنه و جبال بسیار دارد آب و هوای بغایت نیک دارد و در آنجا حیوانی  
 است مشابه موش و در آنش در آید و نوزد و چون از آنش بیرون پاکیزه  
 تر شده باشد فراهان قریب از قری هندان و در حوالی آن کجین است  
 و چهار قری در چهار فرسخ و در موم خریف که مردم آن مستغنی از آب شوند  
 آب در آن کجیه سردمند و چون بهار و تابستان که محتاج شود آب  
 آب را از آنجا باز دارند و آن هم نمک شود و آنجا آب است که اگر مردم را  
 از نمک آن منع کنند آن آب بر زمین فرو نرود و نمک نشود و گویند که ای

از آن عمل  
 کنند

بجهت طلسمی است که بلیناس ساخته و در آن موضع قریب میان  
 همدان و حوان است اهل تاریخ گفته اند قباد بن فیروز بن کار در آنجا  
 تخت که صد ذراع در صد ذراع و ارتفاع آن بیست ذراع از سنگ تراشیده و آن  
 سنگها را به اسمیرا هندی بر یکدیگر ترکیب کرده اند بر وجهی که مفصل آن  
 هرگز نمی شود و در زمان کسری ابرو و نرملان روی زمین جهت ملازمت آنجا  
 برین تخت نشسته اند مثل مغفور ملان چین و خاقان پادشاه ترک و محمود و  
 پادشاه هند و قیصر پادشاه روم و گفته اند که از مطبخ تا باین موضع چهار  
 فرسخ بوده غلامان او از مطبخ تا این موضع صف کشیده صحن و طبق درست یکدیگر  
 میدادند قزوین شهر بزرگ است و دور دارد سور و صغر بنای شاه پور است و دور  
 دوم مارون اثر شهید و در آن مساجد بسیار است اینجا چهار مسجد است که در وی دعا  
 مستجاب است و از غریب دنیا با عهای قزوین است که در سال یک آب پیش بخود و  
 میوه های آن بغایت سیراب و لطیف و آنجا فضای است که آنرا مقابر می گویند  
 و در آن اثر قبور نیست چون چهار پای پنج را در شکم گیرد بآن فضا آورند او را بگرد  
 در شکم او زاید شود و در آنجا مقبره است که قبور مشایخ و علما و شهدا در آن بسیار است  
 و شب مردم بر یار آن آیند و همه کس نور بایستند که از آن قبور بیرون می آید و آن



و در بار فضل

فرمود و مشایخ و علمای از آنجا بسیار بوده اند قسم موضع جنت میان مساوی  
و کاشان و در سده ثلث و ثمانین هجری قمری حاج انرا شهر ساخته و در نزدیکی آن نمک  
سار است که هر کس از آنجا نمک ببرد و نمک انرا آنجا نهد چار پای او نمک شود  
و در قدیم الايام انجا مار و کثرت بسیار بوده یکی از حکما انجا طلسمی ساخته تا مار  
و کثرت کمو می رفتند که نزدیکی است و هیچ کس بجهت آن باین کوه نتواند رفت  
کران شهر است در زمینی ترک از نا جیافت و در آن چشم آب است که آنرا وک  
و سایر حیوانات منطبعه را چون در آن چشم اندازند بکشد از دگر جان قریه است  
نزدیک بقریب می و در قدیم الايام انجا کثرت بسیار بوده باینسان حکیم فرمود  
پادشاه عصر انجا طلسمی ساخته و بعد از آن کسی در آن قریه کثرت ندیده و اگر خاک  
آن قریه را در آب کنند کثرت را از آن آب بخوراند در دساکن شود و اگر خاک  
آن قریه را کسی با خور دارد و کثرت در دست گیرد ضرر نه رساند و اگر خاک آن قریه  
موضعی دیگر بنید و دیوار خانه بآن کل کنند کثرت در آن خانه نیاید ما در آن موضع  
مابین سمنان و دامغان و در بعضی جبال آن دریا است که در یک وقت از اوقات سال از آن  
سخت تر است و آید که هر حیوانی که رسد از آنجا بکشد و این دره قریب بیک فرسخ است و کشته گی  
آن چهار صد فرسخ است و انرا این باد تا دو فرسخ میرود و ما را را سستان موضع جنت نزدیک

کوبند  
حیوان انجا ایوان عظیم است قدر بیش از ایوان اشتریا عظیم است که آنجا  
هرام کور بوده و از جایب این ایوان نیکه نصف که بجانب کوه دارد بران برف  
بسیاری آید و بر جانب دیگر برف نمی افتد و از بلاد خراسان از ارد و الفریز  
بیا کرده در زمین هموار است و در آنجا کوه کثرت است و زمین آن شوره زار است و در یک  
بسیار دارد و فقها و مشایخ بسیار بوده اند و ابو زهره هر حال انجا بوده است  
و آن شهر هیچ عیب ندارد الا آنکه عرق مد و نه آب آن پیدا میشود و ابو اسحق حطافا  
گوید که هر روز و روزی در زمینی نشسته بودم با جمیع دیوار کشته و موضع بیفتاد چند کلمه  
آدم از آن بیرون آمد یک کلمه از آن شکسته شد و دندانها سخت یک دندان و زن کردند  
رومن بود و الله اعلم نصیبی شهر معجور است نزدیک به بخارا آب و اشجار و حبیب طین بسیار  
دارد لیکن هوای بد دارد و مرغی که انجا رسد بیمار شود و از خواص آن شهر آنست که انجا  
عادل نباشد و هر حاکم که انجا آید ظلم بسیار کند و آنها وند شهر است نزدیک حدان انرا  
نوح پیغمبر عا بنا کرده در انجا سنگی عظیم است و در انجا تقیبت مقدار یک شهر و روز  
از انجا مقدار یک شب است آب بسیار بیرون آید و زراعت بسیار از آن آب خورده و از منقطع  
تاریخ ذکر و در بعضی جبال آن سنگی است بزرگ که چون کسی را غایبی باشد یا مرضی  
یا از چیزی در جزیره بگذرد یا بگذشت نزدیک آن سنگی بخوابد شود احوال غایب



بایررض یا در دین را در خواب به بیند و نزدیک نما و ند چشمه ریت در شعب کوه  
چون کسی محتاج آب شود در آن شعب کوه در آید و با آواز بلند محتاج آبیم و  
بعد از آن بجانب زراعت خود روان شود آب از عقب او جاری شود و  
چون زراعت او آب خورد نزد آن شعب رود و پای بر زمین زند و بگوید  
آب کفایت آن آب منقطع نشود نیت ابور از بلاد خراسانست جمع علماء  
فضلا و مشایخ بوده است و در این اعلان طین خورنی است و مثلاً آن در هیچ جا نیست  
و معدن فیروزه نیز یافت نمیشود بلاد و قری است بر شرقی و جمله نزدیک موصول و یونس  
در غیره ایامی بوده و تقدیم که دعای قوم یونس عا بر آن تکیه میجاء شده از آن تکیه گویند  
و شب جمعه مردم بزیارت آن میروند صاحب غنچه الغریب گفته است که اعطای حوائج است که  
ادوات آن از سنگ است و چون طایان خاید که همه سنگ شود گویند اسکن بخت یونس عا  
آن سنگ ساکن شود و چون قارق شود گویند از شغال خود فارغ شود آن سنگ بگردد  
و اسط شهر است میان کوفه و بصره در سه اربع و ثمانین مجریه بجا عالم انرا بنا کرده و گفته  
که کسی و سه هزار کس را در زندان کرده است که هیچ نوع مجرمی از ایشان واقع نشده و بدین  
کسی بدقت ایشان نبوده و آورده اند که صد و بیست هزار آدم در زندان گشته و  
بعد از او درین شهر کثیر از علماء و قرا و ارباب فضل پیدا شده اند هزاره افتخار است و

مشهور در اسنند عوام کسرها است از اعظم بلاد خراسان است و در اطراف و  
جوانب آن آب روانست و انرا اسکنند بنا کرده است در وقت که متوجه چین بوده بان  
موضع رسید قری بسیار بود و باد صبا در آن موضع بسیار بود موافق مزاج خود و  
هوای آن موضع را و نیز حصاری نداشتند مردم را فرمود که شهری بنا کنند و طول  
عرض انرا یقین کرد و مقرر کرد که چون باز کردم آنچه خرج کرده باشند عوض بدین چون  
معاودت نمود گفت بر آن وجه که من گفته بودم بنا کرده اند و ایشانرا چیزی نداد  
دور آن قریب چهار دنگ فرسخ است و صاحب تقویم البلدان گویند که در قدیم جمله  
دروازه داشته یکی بجانب شمال و انرا دروازه پنج گفته اند و دیگر بجانب جنوب انرا  
دروازه شیراز گفته اند و الحال این اسما تغیر یافته و یکی دروازه در جانب شمال  
زیاد تر و تعریفات آن شهر باعث ملال و درمان میشود همان شهر مشهور است و انرا  
علمان بین فلوج می سام بن نوح بنا کرده و در قدیم در کل طول و عرضی آن چهار فرسخ بوده  
و درین زمان بحال نمانده و آب و هوای لطیف دارد و در آن اشجار و فواکه بسیار است و طبع  
بر اهل آن غالب است بخت آنک طالع آن ثور است و صاحب طالع زهره و از خواص گرانست  
خزین در آن شهر در این مشاهده ان شود که لاهوت بر مردم ایشان غالب است و بلیان حکیم  
بر در آن شهر طلسم ساخته از سنگ بر صورت شیر و بخت دفع برودت و کثرت برف میل میکند



در سه فرسخ قزوین در آنجا کوهیست صورت جی کثیر از آدمیان و کوسندگان و سایر  
 حیوانات در آن کوه مستند می از سنگ گویند که جماعتی بوده اند که حضرت حق جل و لا  
 ایشان را و اموال ایشان را سوز کرده است و مکان شهر حکم است در جبال بدخشان و معدن  
 فضه آنجا است و معدن دیگر است که از آنجا سنگی مشابیه لعل بیرون می آورند و لعل نیست  
 صاحب قالم گویند که ناصر خسرو گویند که پادشاه بلخ وایل بلخ با او بیرون آمدند و او  
 بگریخت و این موضع را حصار خود ساخته و آنجا عمارات غریب بنا کرده از آن جمله حمامی است  
 آنجا ایستاده است جامه خانه آن مربع است و از آن منقش ساخته اند بصورت حیوانات  
 و در حمام پیدا نیست و حیوانان این جامه خانه بیست و چهار حلقه است و هر حلقه را  
 که بکشند در آن باز شود و قبه پیدا شود بر منال جامه خانه اول آنکه بر دیوارها  
 آن هفده حلقه بود هر حلقه را که بکشند قبه پیدا شود مثل قبه اول آنکه بر دیوارها  
 آن نه حلقه بود و هر حلقه را که بکشند قبه پیدا شود مثل قبه اما قبل آنکه حلقه های آن  
 هفت حلقه بود و هر حلقه را که بکشند در حمام باز شود و عالم بفتح این هفت در حمامی بود  
 و اگر غریب های کسی دیگر از پیش خود این هفت در بکشند خود را در جامه خانه او بینند  
 و درین حمام از کسی اجزه طلب ندارند و سطل و طاس و کیمه و هر چه که محتاج الیه شود  
 همه می آید و چون از حمام بیرون آید او را طعام دهند هر کسی را بقدر حال او و این حمام  
 اوقاف

اوقاف بسیار دارد و بتصرف اولاد ناصر خسرو است و از عجایب این شهر است که  
 همه جانمای تمام بیاد جام روشن میشود و بر سطح این تمام کسی را فیکند زندگی تمام  
 بطریق بنای آن نیست و الله اعلم بحقیقه الحال **معرفت بیستم اقلیم بیست و نهم**  
**آن متعلق است** ابتدا آن **بیست و نهم** سی و نه درجه است و غایت درازی روز **کوهی**  
 ساعت  
 چهارده و سه ربع ساعتی طرف جنوبی آن سه هزار و صد و چهارده فرسخ است و طرف شمالی آن  
 هزار و نه صد و هشت فرسخ و نصف فرسخ و در یک از طرف شرقی و از طرف غربی آن خود و نه  
 فرسخ و نصف فرسخ است و مساحت سطح این اقلیم دویست و نود و نه هزار و چهار صد و نود  
 و سه فرسخ و سه عشر فرسخ است اما مواضع آن اقلیم برین وجه است آمد شهر حکم است از  
 بلاد جزیره نزدیک دجله و اشجار و بسیار در آنجا باران گفته اند که آنجا کوهیست که در آن  
 شکاف است و در آن شکاف شمسیست هر کس دست در آن شکاف کند و قصه  
 بگیرد شمسی در اضطراب آید و آنکس ببرز و آن شمسی آهن بخورد کشد مقناطیس  
 ابر و قی موضوعیت پیدا دروم و آنجا موضوعیت که در آنجا جمعی از مقتولانند که جراحت  
 سیف و رمح در اعضای ایشان ظاهر است و جباهای ایشان و همه چیز ایشان تغیر  
 نیافته و هیچ کس بر پا ایستاده ایشان بدو است گویند که جمعی از صحابه و تابعین بوده اند و ششهای  
 که در زمان عمر آنجا شهید شدند آنجا چشم نیست که از عین الفرات گویند که کسی

مواضعی  
 کوهی

و ششهای



در بهار از آن آب غسل کنند در آن سال از ضرایب می شود و در قریب آن چشم است که  
آب از آن چشمه میجوشد و او از آب از او و در مجموع میشود و در حیوان که نزدیک آن چشمه  
رسد فی الحال میمرد کسی اینجا هوک است که میگذارد که کسی بنزدیک آن چشمه رود از مستقیمه  
ناحیه است در میان آذربایجان و روم اینجا چشمه است که از اعین آنراوند گویند چون  
کسی را جرب یا سلعه یا جربا حتی باشد یا استخوان او مشکک باشد و آب آن غسل کند شفا یابد  
صاحب تحفه الغرایب گوید که اینجا خانه از آتش است که سطح آن از صابون است و میوای آن  
از بخار دارد در تحت میوای حوضی است از خام چون آتش در آن برافروزند و آب بخار  
سطح آنرا برند تا از میوای بیرون آید و در حوضی ریزد باران چندان بیاید که سطح آن خشک  
و آن حوضی بر آب شود باز آن الله تعالی اشبهونه شهر صیت در آنند پس هر کنار دریا خولی  
کوه است و در آن کوه قاریست چون دریا موج زند و آب در آن غار در آید آن کوه در نظر  
محرک نماید گاهی مرتفع شود و گاهی محقق و کوهی دیگر باشد که در آن سنگها است که در شعله  
شمع روشنی دهد افسوس از بلاد روم است شهر قدیانس است و صاحب کشف از اخبار  
نمودند و میان شهر و کوه و در فرج است و در کوه بخار بنات النعش است و افتاب  
در آن در نیاید و در آن کوه شش نفر از ایشان مریدند و آنرا در یکی به جانب می بین  
و در پای ایشان کلبه است تحفه و از اعضای متبرکی ایشان هیچ نریخته و کلبه بجا نماند

در کوه

و بر در کوه میجوشد که دعا می است و در شب بر بالای کوه نور عظیم  
ظاهر میشود چنانچه از شهر می میشود باب الامور شهر است بر کنار بحر خزر از سنگ  
بنای کرده اند مستطیل است طایفه یاران آن ثلثان فرسخ است و عرض آن چهار صد فرسخ است  
نوشتر و آن انرا بنای کرده و در پای آن هفتاد هزار نفر است و بر جای بسیار دارد و در  
هر برج مسجدی است و این موضع نزدیک است بشروان و سق سکنند و غیر این است  
بسیار موضع است بنا بر کوه چیمه فراه و در معدن زرد و نقره است و در کوهی از کوه های آن  
غار است از بخاری بیرون آید در روزی متباد و در شب متباد آتش و این بخار  
حوالی آن غار مترک میشود و آن نوشادر است بخار از بلاد ماوراءالنهر است  
و قری و معروفه در حوالی آن بسیار است و در قدیم الايام هر شهر و قری رضی بوجه  
و آن دوازده فرسخ در دوازده فرسخ بوده عطا و فضلا و فقط اینجا بسیار بوده  
و مردم اینجا اهل فضل را و عالم را حرم میدادند بسطه شهر است باندلس و در حوالی  
کوه است که انرا جبل الکلف گویند در اول ماه از آن کوه سمره بغایت سیاه از آن کوه  
ظاهر شود تا نیمه ماه بگذرد ناقص میشود تا هیچ مانده تر گستان جمیع بلاد ترک کند  
در جانب مشرق است و حد آن در جانب عرض آن اقلیم اقل است تا اقلیم سیام و  
صاحب تحفه الغرایب گوید که در جنوب ترکستان کوهیست که انرا جبل زانک

در قتل



گویند و در آن قطعه های نر و نقره یا بند و گاه باشد که مسای را سبک و سفت می یابند  
اگر از قطعه های بزرگ خورده بر کبریت بزنند از آن اتفاق یا بند و اگر کسی قطعه بزرگ بر کبریت  
و خانه خود آورند موت و طاعون در آن خانه پیدا شود و چون از آن امکان  
آن بر در ترف شود در مرغ که به مساحت آن کوه طیر آن کند فی الحال بمیرد و بوی جان  
گرفتار است که آنجا گوشت که چون سنگ های آن بر هم سایند با آن پیدا شود <sup>حت</sup>  
صورتا قالم گوید بعضی تجار اخبار نمودند که در بلاد ترکی موضع است که  
در آنجا صنایع از جنس بزرگ است میشود نمر آن چند بطی شود پس چون نمر آن  
پیدا شود در حوالی آن نمرند که گاه ای که نازک باشد زراعت کنند پس چون آن  
میوه بر سر بوست آن شوق شود و سر هر از آن ظام شود و آن گیاه میخورد و چون گیاه  
تمام شود قوت گیرد و از آن میوه آید و هم اعضا دارد <sup>اندر</sup> از آنکه ندارد یا نباشد  
تکلیس از بلاد ارانست و آن ناحیه است حیوان از ریایجان و ارمینیه انرا نوبه  
بنام کرده و در آن جامی است که <sup>بغایت</sup> گوشت از آن برای چشمت آب گرم بنا کرده اند و  
اجتناب بکنش ندارد و در آن شهر مسلمان و کافر باشد و کافر را نکند از آن که آن  
جام در آید جریانی قصبه خوارزم است بر کنار چگون اصحاب توارخ گفته اند  
که از ملوک جمعی از مردم و غضب کرده بود بفرمود تا این امر موضع بجد از هزار

فرستند ایشان را این موضع فرستادند و ایشان ماهی میخورند و همیروم و بسیار  
بود و معاش بر آن میکردند پس این خازم گفتند چون که خار یافت ایشان  
گوشت است و زرم همیروم است بلغت آن جهالت و در آنجا بطی آب بسیار  
حصا اصل میشود و بان طریق که در حوالی آن خار بخیم بسیار باشد پس در اول  
آن چهار آن خار را در روی زمین بزنند و پنج انرا شوق کنند و بذر خربزه در آن  
شوق نهند و از خاک بیوشند آن بذر سبز شود و از آن درخت خار کسب میخورد  
تا خربزه پیدا شود در غایت لطافت و جلالت و ختلان از بلاد ترکی است  
الحا شعب که هیت که در عیال سه روز از آن شعب صید بسیار میروند آید و  
اهل آن سه روز صید بسیار بدست آورند و تا سال دیگر انمشون دیگر صید  
صید نه بیشتر خلاصه از بلاد ارمینیه است و بقرب آن از عجایب دنیا بجزیره است  
که ده ماه در آنجا هیچ ماهی و حیوانی پیدا نشود و دو ماه چندان ماهی ظاهر  
شود که بدست بگیرند و بسیار بلاد برند روم بلاد واسطه است آب و  
ماهی نیک دارد و ایل آن بطرب میل دارند و زعم ایل نجوم آنست که آن  
بلاد منسوب به ماه است و چنین گفته اند که در بلاد روم شورش الی دنیا باشد  
و در بعضی بلاد روم چشمه است که چون فی در آن فرو برد بسوزد و در آنجا







که در آن کوه مار بسیار است طلسمی است ساخته اند که ماران از آن کوه بیرون  
 نمی آیند لورقه شهر بزرگست در اندلیس گویند که در آنجا انگور حاصل میشود  
 که بوزن پنج اهرطل میشود و گندم حاصل میشود که مردانه بوزن مساوی  
 حاصل دانه از گندم متعارف صاحب صور اقالیم گفته است که اینجا درخت  
 زیتون نیست در کینه هر سال در یک وقت معلوم کل بیرون می آورد و منعقد  
 میشود و در یک روز و روز دیگر سیاه و کمره میشود مدینه بخاس شهر است  
 در بیابان ولایت اندلیس دو دهان چهل فرسخ است و ارتفاع سور آن پانصد  
 ذراع **بعضی** گفته اند که ظفر بنی انرا بنا کرده و حجج آنست که سالیان عا  
 انرا بنا کرده و عبد الملک بن مروان در زمان حکومت خود بموسی بن نصیر که  
 عامل بلاد مغرب بود از قبل او نوشت و بر او بود و احوال بن مدینه را  
 معلوم کند و او از قیروان چهل و سه روز بالشکر خود سپرد که تا بان مدینه  
 رسید و مردم را فرستاد تا بر دور این مدینه گشتند هیچ دری ندیدند پس متصل  
 بسور آن بنای عالی بساخت و نردبانها بر هم ترکیب کرد و کسی را فرستاد تا  
 سور رفت پس در آن شهر نظر کرد و چندی و خود را در شهر انداخت و چند  
 کسی دیگر را فرستاد و همه **خبر** باین طریق خود را در آن شهر انداخته اند

که در آنجا

در آنجا

و در آخر کس فرستادند و در میان بلند در میان او بستند چون بسر رسید  
 و میل کرد که خود را در شهر اندازد و بسیار بقوت تمام بکشید تا آن شخص  
 دو نیمه شد و از آن شهر احوالات هایل به بسیار شنیدند معلوم شد  
 که ساکنان این شهر حق اند و هر کس که بر بالای سور می آمد و در آنجا  
 میکشیدند پس باز گشتند و احوال بواجبه معلوم نکردند هر چند از  
 بلاد آذربایجان است شهر قدیم است انهار و اشجار و آثار بسیار دارد و بر تل  
 بلندی که خارج از آن شهر است رصد خواجه نصیر بوده است باستوانت  
 مؤید الدین عرض و محی الدین غیری و اینجا چشمه آب است بغایت گرم که چون بمضای  
 از آن آب غسل کنند شفا یابند و چون آن آب از آن قدری دور شود سدی شود چشمه  
 و اینجا کوهیست که انرا جبل بختان گویند در آن چشمه آب شیرین است که  
 چون بنویس آن آرد در آخر میکشد بغایت خور آن نیلک آید و از این آب منعقد  
 شود سگهای بزرگ و مردم در آنجا انرا بکار میبرند مستطیل از راه  
 روم است بر ساحل دریای رمان و تابستان آنجا باران باشد و جوئی که نشاء  
 خطه خود را پاک کنند خوشه ها را در خوانه می آورند و در آنجا پاک میکنند  
 مطهره از بلاد روم است در آنجا نوعی از پوستین می باشد که شمش در آن پیدا



نمیشود و چون آنرا بشویند از حال آن در متعین نشود مطلقاً از بلاد روم  
 در کوه آن چشمه آب است که چون حیوانات از آن بخورند متعین میشوند و چون  
 اندک راه مسافت آب آن چشمه برود سندان محکم شود و نوان موضع بوده  
 در زمین روم قریب بدریا و در آن بلاد و قمری بسیار بوده و حال آنرا بتجاری  
 آب کوفه و آنجا آب آن زمین آن بوده که هر کس چیزی در آن زمین یاد میکند  
 او را فراموش نمی شود و چنین گویند که چون کشتی بآن موضع رسد هر کس  
 از اهل آب کشتی که چیزی فراموش کرده باشد او را بیاد آید و از آن موضع  
 حکمای مشهور بسیار بودند و الله اعلم **مصحف اقلیم هشتم و آنجا**  
**متعلق است** مبداء آن مواضع است که عرض آن چهل و سه درجه و نیم بود  
 و غایت درازی روز با نوزده ساعت و ربع طرف جنوبی آن دو هزار و هفتصد  
 و هشت فرسخ است و طرف شمالی آن دو هزار و هفتصد و پنجاه فرسخ و مساحت  
 سطح این اقلیم دویست و سی و پنج هزار و سی و چهار فرسخ و نشان قمری آن موضع  
 مشهور این اقلیم برین وجه است ابوالدین شهر بزرگ است در بلاد فرنگ و  
 مای از سندان است و بانی آن وصیت کرده که در زمان دران شهر در نهند و بنا  
 بر وصیت او در نهند و در آنجا از سرخ و نقره بسیار است و چون به جمع او افتد

آن از آن

آن در زیر یا ز نقره باشد اوشت از بلاد فرنگ است چون اهل آن منابع بخورند  
 نمین آن بران بنوسند پس چون کسی را آن منابع مناسب باشد آنرا ببرد  
 و نمین آنرا بجای آن بگذارد و خود در دیکان نه نشیند و حارسی نگذارد  
 انظرخت شهر عظیم است از بلاد فرنگ اینها هیرم نباشد لیکن مرغزار است  
 که چون در تابستان آب آن کم شود از کل آن بر شکل طوق قوشها بسیار اند و  
 در افتاب خنک گفتند و آنرا جوی هیرم میسوزند و آن هم خالستر شود و  
 انکشت از آن حاصل شود با گوشت شهر است نزدیک شیراز و در آن چشمه عظیم است  
 که نقطه حاصل میشود و حاصل آن هر سال مبلغ کلی میشود و از غریب است که خال آن هرگز  
 ندراد و مردم در صحرای آن جانوری صید کنند انبوه آنی که محجوف باشند بسیار است  
 صید محکم کنند و آنرا در خال من کنند و سر آن انبوه را بیرون گذارند بعد از  
 یک لحظه ماسه آن لحم بیرون گیرد پس چون ماسه آن تمام شود گوشت را بیرون  
 آورند بختی شده باشد بلاد بخراج قوی از ترک اند که ایشان را الحیدر است  
 سبقت هست و پادشاه ایشان همیشه علوی باشد از نسل محیی این زین و برقی  
 علی علیه السلام را بعد از سی اعتقاد دارند و علامات پادشاه که از نسل زین است طول  
 الحیدر و آنرا معجزه آن پادشاه دارند و در بلاد ایشان بزرگوار نباشد و مدش



بسیارند بلاد تاتار طایفه عظیم اند از ترک مشایه سیاه در سخت دلی و خون  
ریختن و تعزیم حیوانات و نژاد ایشان حال و حرمت نیست و اقناب را بجای  
میپرسند بلاد خزر قوی از ترک اند و بسیار عظیم بسیار کنند و مردان بخورند  
و چون قوس قرخ ظاهر شود آن روز عید کنند اینجا سنگی است که از حجر الدم  
گویند چون بر صاحب رعا فاعرا و بندند خون از بار است بلاد چکل  
قوی اند که ایشان را پادشاه نباشد و محارم خود را نگاه کنند و سربل و جورا  
و بنات العرش را عبادت کنند و شهر عافی را رتب الارباب گویند و در آن  
بلاد شیر و گاو نباشد و سنگ فاد زینر از اینجا آمده آورد بلاد ختیا قوی از ترک  
اصحاب عقل و دانش و هر کسی ظلم نکنند و از حرام اجتناب کنند و اینجا سنگی  
بغایت خشنوی و چون از اینجا بیرون برند بوی نهد و اینجا کوهی است در اینجا  
نصف ماریست که هر کس در آن نظر کند بمیرد و این ماریان کوه بجای دیگر نرود  
و نصف دیگر از سنگ است که چون صاحب حیوان را بخود دارد تب او را ایل  
شود لیکن آن نفع در آن بلاد باشد و پس بلاد خزر قوی از ترک اند بغایت ظالم  
میان ایشان زنا و قمار بسیار است و بر زنان و دختران و خولیان قمار کنند و مادران  
جلس قمار باشند جایز است که فدا بدهند و باز بمانند و چون از مجلس برخیزند

افزون

اختیار از دست بیرون رود اینجا نمریت که در آن ماریان چشم بر حیوان کبر و افتد  
بیهوش شود بلاد خزر قوی از ترک اند نماز میکنند از روی بجنوب و در آن  
کلام موزون میخوانند و قرآن میخوانند و در حال زهر را عظیم کنند  
هر پنج را شوه شمرند و اینجا سیاه بسیار است و در اینجا نوعی از سنگی است که چون  
جراف درخت بلاد خزر جماعت عظیم اند از ترکان و مسکن ایشان خلف  
باب الابواب است بعضی از ایشان سفیدند در غایت حال و بعضی کرم گویند  
و ایشان را قمار خور خوانند و پادشاه ایشان چون از چهل بگذرد او را عزرا کنند و  
بکشند و گویند که عقل او ناقص شده و بر مملکت نتواند کرد بلاد خطای  
قوی از ترک اند که در جنگ از ایشان دلیر تر نباشد و هر زن تمام مال زوج  
باشد و پادشاه را بخویند نکاح نکند و اگر زن نکاح کنند او را بکشند بلاد  
رومن طایفه بسیار اند از ترک و بلاد ایشان نزدیک ببلاد صغالیه است  
و از اصناف بنی آدم هیچ صنف از ایشان خشن تر نیست از نجاسات پرهیز  
نکند و عادت ایشان آنست که چون کسی دزد کند او را بر درخت کشتند و بکشند  
و اینجا بگذارند که از هم بریزد بلاد خزر جمع بسیارند از ترک و بناهای  
هم از سنگ و چوب و بونی است و در اینجا صنفی از سنگ سفید است که چون آنرا



با خود دارند قویج را نفع دید سنگ در یک بر که چون بر کارد و شمشیر  
هیچ چیز اثر نکند بلاء که کمال صنف از آنرا اندک گوشت حیوان ماده خورند  
و آن صنف از غنای است که نصف آن بغایت سفید است و نصفی بغایت سیاه  
و نصفی از سنگ است و چون از در آب اندازند باران پیدا شود و هر کس از هشتاد  
سالگی بگذرد و او را عبادت کنند مگر آنکه معیوب باشد و در آن بلاء گوشت  
کدر آن کوه حفره است مقدار یک شهر پر آب است و آن چشم است که لشکر بسیار از آن  
آب بخورند بمقدار یک اصبع از آن آب کم نشود و روم از بلاء در دست شهر است  
بغایت بزرگ و دور محیط آن سیزده فرسخ است و در هر فرسخی یک دروازه و در  
محیط است بآن از سنگ رخام و عرض سور هر ده ذراع است و ارتفاع آن  
شصت و دو ذراع و مابین هر دو سور دو بیست ذراع و نهی در میان این <sup>مابین</sup> سور  
سور است که بر تمام خانه ها دورانی کند و عرض آن نه بیست و سه ذراع و  
دو دروازه است از در و انای آن که یکی را باب الذهب گویند و دیگر را باب الملك  
مسافت مابین دو دروازه چهار فرسخ است و در مابین این دو دروازه بازار  
استخوان های آن همه از مس است و سقف آن نیز از مس است و در بالای آن بازار  
بازار دیگر است و عمارت های عالی و کتابس قدیمه بسیار است از جمله کتب است

که هزار و دو بیست استخوان از هر مرد دارد و هزار و دو بیست استخوان از غنای  
منتهی طول هر استخوان پنجاه ذراع و هزار و دو بیست در دارد از غنای اصغر ریخته  
و چهل در از سرخ و ابواب یک از عمارت بسیار دارد و صد و سی هزار از سرخ  
از سرخ او پنجاه است که قنادیل از آن معلق است و طول آن یک فرسخ است و چندی  
عرض آن و دیگر طلسمات و اشیاء دیگر در آن شهر هست که ذکر آن موجب طول است  
اهل تاریخ گفته اند که تا کسی مشاهده این شهر نکند عجایب آنرا تصدیق نکند  
سور جوج و ماجوج ایشان از اولیای است نوح اند و سق در مابین دو کوه  
عالی است و مابین آن صد فرسخ است و اساس چند بر زمین فرو بردند که بآب رسید  
و اثر از سنگ و نحاس که داخله بر روی زمین آورده اند و بعد از آن از آن خشت  
بالا برده اند و هر خشت یک ذراع و نهی و آن یک شهر و نحاس مذاب بجای  
طین کار کرده اند و ارتفاع آن چندان است که با آن دو کوه برابر شده و آن بمقدار  
بصر است و یک دروازه و باب آن دو مصراع است هر مصراع شصت ذراع و ارتفاع  
آن بمقدار ذراع و نهی و آن پنج ذراع و عرض عمارت آن باب بیست و پنج ذراع است  
و اثنی بالک که از خلفای عباسیه بوده جمیع مردم را فرستاده بود و زمین  
سور تا آن شهر را معلوم دیده اند و احوال و صفات آن معلوم کرده اند و از آن



باب سده حصاریست یک فرسنگ در یک فرسخ که صنایع انجا مفاهمه داشته اند  
و از بقیه خشت های آهن انجا هست که زنگ گرفته و بر هم متصل شده  
بجست زنگ و انجا جمع مقرر کرده اند که از فضل آن دروازه میکنند و جمع  
سوار انجا آیند و مظرافه های آهنی بدست بقوت تمام آن در را میگویند  
که جمع یا جمع و حاجی که طول نزدیک آن دروازه آمدند ازین صلا میگویند نزد شایر  
شهر نیست در نواحی باب الابواب و انجا جمع میگویند که انجا چاه بچین گویند و افراسیاب  
بچین را که بادشاه فرس بوده در انجا آیند کرده بوده و سنگ عظیم بر ان چاه است و  
رستم بر سید سرقه انجا آمده و آن سنگ را از سر چاه دور کرده و بچین را بیرون آورده  
و ملک فرس را باز بچین قرار داد و بعد از آن افراسیاب و لشکر او را مستاصل  
و آن سنگ در حوالی آن چاه است که میگویند که رستم این سنگ را چون  
بر گرفته شهر و آن ناحیه است نزدیک باب الابواب که انوشیروان انرا عمارت کرده  
انجا زمین است مقدار یک تنگ است در روز از ان زمینی دکان ظاهر میشود و در  
آتش و چون چوب در ان زمین فرو برند بسوزد مسافران چون انجا رسند حفره  
بکنند و در آن نهند و آب و گوشت و باز بر در دیک کنند مانند کبابی و رانی  
بخنه شود و گیاه که انرا خاصیه الثعلب گویند انجا باشد و آن مسافر

دو خصیه است یکی تازه و یکی خشک انچه خشک است معصی و قوت باه است و انکه تازه  
مقوی قوت باه است شلو شویق شهر است بر کنار بحر حیدر و در روز جمعه  
آب شیرین است و اختیار طلاق در مذهب ایشان بدست زنان است و انجا  
نوعی از سر مس سازند که چون در چشم کشند آن سیاهی را بیل نشود و سبب زیاده  
حسن شود و فاراب و لاتی است نزدیک ببلاد ساغون و مسافت طول و عرض  
آن شبانه روز است و پیشه داران بسیار است و ابو نصر محمد بن احمد بن طرخان که  
مقدم حکما اسلامی است از انجا بوده و همچنین اسمعیل بن حماد الخوصری  
صاحب صحاح اللغة و خال او اسحق بن ابراهیم صاحب دیوان الادب و در روز  
انکه لغت عرب اند با وجود انکه فاراب از افضی بلاد ترک است که فرغانه ناحیه  
ارما و التهر است نزدیک ببلاد ترک و در کوه آن غناب و جوز و سایر قواکه  
در احوای بسیار باشد و معدن ذهب و فقه و خاس و حدید و زینق  
و فیر و نه انجا است کوهی است که سنگ آن چون هیزم میسوزد و در آن کوه  
چشم های آب است که در تابستان بخ میزند و در تابستان بغایت حرارت  
باشد قسطنطنیه از بلاد روم است شهر بزرگی است و ارتفاع سور آن است و  
در آن است مناظر آن از عجایب دنیا است و آن از آهن و رصاص است چون



باد عاصف باشد آنرا از جنوب به شمال و از شرق به غرب حرکت میدهند و از آنجا  
جهت معرفت ساعات موضع ساخته اند که دوازده باب دارد هر یک یک شیر و هر  
ساعت که از روز یا از شب بگذرد در آن بار شود و شخصی بیرون آید و بر پایا  
تا ساعت تمام شود چون ساعت تمام شود درون رود و در بیرون شود  
و در دیگر بار شود و شخصی دیگر بیرون آید و بر همین مثال و علی هذا صاحب  
تحفة الغرائب گوید که در نهایت حال قسطنطنیه قریب است و در آن خانه است  
از سنگ و در آن خانه صورت مردان و زنان کشیده اند چون آدمی را عضوی  
در دگر در آن خانه در آید بدست آن عضو آن صورت را مسح کند بعد از آن  
دست بر آن عضو نهد در درازا مل شود و قریب ای ایوب انصاری الخ است  
در قبة و چون باریان نیاید سقف آن قبة را باز کنند و بعد از آن مشغول  
شوند باری پیدا شود که رتبه شهر بر رکت از بلاد قریخ الخ صنفی از مردم  
سناکن اند که یک نصف روی ایشان چون بر سر سفید است و نصف دیگر  
اشعث و است مدینه فسا شهر ریب بغایت بزرگ و جزیره بحر مغرب است  
لغا هم زمانه شد با حکم هیچ مرد بر ایشان جاری نباشد بر سر سوار  
کنند و جنگل حکم کنند و غلامان مملوک دارند چون شب در آید بهم نزدیک

کنند

کنند بنهانی و پیش از صبح بیرون آیند و چون فرزند پیدا شود اگر پسر باشد  
او را بکشند و اگر دختر باشد او را نگاه دارند **معرفت اقامت هفتم و آبی**  
**این متعلق است** عرض آن چهل و هفت درجه و ربع باشد و نماز طول آن  
پانزده ساعت و سه ربع است و طرف جنوب آن دوازده فصد و یازده فرسخ  
و هفت فرسخ و طرف شمالی دوازده فصد و سی و پنج فرسخ است و هر یک از طرف  
شرقی و طرف غربی آن شصت و نه فرسخ و ثلثان فرسخ و مساحت این اقامت صد  
و هشتاد و هفت هزار و هفصد و بیست و یک فرسخ و ثلثان فرسخ است و درین  
اقامت هجرت کمتر است و بعضی از آن ملکوت میشود و باطن روم موضع است از بلاد روم  
و مردم آن بر یکدیگر متفق و مهربان باشند و چون کسی متهم شود بزدنی یا  
بکار دیگر قدر آن کرم کنند با تش و چیزی از انجیل بر آن خوانند و در جواب  
فر و برن و آن آهن را از آن بزرگتر بر بالای آن دو جواب دهند و متهم  
دست بشوید و آن آهن را بر کمر دوسه خطه از او برد و بیند از دوسه  
دست او را بخرقه ببندند و کسی بر او موکل سازند تا او را باز نکنند و در روز  
سیم باز کنند اگر دست او آبله شده باشد و از آن آب میرود مجرم باشد  
والا بقی گناه باشد بحد موضع است از بلاد ترک الخ کوهی است بر قله کوه



شبهه خرگاه از سنگ در داخل خرگاه چشمه آب است که از خرگاه برکوه  
میریزد و از کوه بر زمین و آن بوی خوش دارد بلغار شهر بر سر است بر سر حال  
بحر ما تپس و عمارت ایشان از چوب صنوبر است و سوراخ آن از چوب  
بلوت سر ما الخابیار بود و در زمستان و تابستان هر دو ایستاد از زمین  
ایشان منقطع نشود الا نادر او در بعضی تواریخ مذکور است که قوی که  
بود عا امان آورده بودند و فرار نمودند و بر زمین بلغار آمده اند و در آن  
زمین احبابا از عظام ایشان ظاهر شده و در بعضی از ماضیه ای کلمه  
آدمی یافته بودند مثل قبه و در یک دندان که عرض آن دو شبر بوده و طول آن  
چهار شبر و از عجایب آن است که در نزدیکی آن دو موضع است که آنرا بسوزند  
گویند چون یکی از آن مردم در تابستان به بلغار در آیند چندان سرما شود که  
زراعت ایشان از سرما تنباه شود و ایام <sup>صفت</sup> است که نصف اعیان زمین قار و  
بجانب زمین مایل بود و شش ماه بجانب شمال مثل لام الف و نزدیک اکل بر  
منطبق باشد و نافع است از بیماری سنگ کرده و دو ساله را و بیضیه او چون  
بر بر و باغ خند انرا بکند از در چون آتش صقلاب در اعالی بلاد روم است  
و چنین گویند که صقلاب <sup>و</sup> قریح بر خیل و ایمن روم و صقلاب و قریح و این

الان

برادران بودند از احقاد یافت بن نوح عا هر یک در بقعه ساکن شدند  
و آن بقعه را بنام ایشان خوانند و زنا پیش ایشان از اعظم جرایم است  
هزن و مرد و زن نکند دست و پای ایشان را بهرین و از تنباز باره کنند و چون  
بسر کسی بالغ شود پدرش و کمان با و دریل و کوبد بر او بجهت خود کاری  
و او را از پیش خود دیدن کند و او را بمنزله غریبه و اجنبی دارد مشتقه شهر  
و اسعست در بلاد صقالیه بر کنار دریای سیاه بسیار دارد و لشکر در آن گذر  
تواند کرد و هر زن آن ایستاد بسیار و هر مرد آن از پنج است و اج بود یکی  
پسر متخدد باشد در عرش شود و اگر دختر آن متخدد بود غنی شود و اطول زن  
قلعه حکم است در زمین صقالیه ای چینه آب است که آنرا عین العسل گویند  
و طعم آن آب چون طعم عسل است و چون قدری برود طعم آن تغییر کند و آنرا عین  
پیدا کند بسبب عرق اشجار که بر کنار آن است در قلعه از بلاد روم است و در شرق جبل  
اصحاب ککوف است و رشید از ویران کرده و الله اعلم **مفردت خلیج اقلیم در**  
**جانب شمال از آخره در** مبداء آن مواضع است که عروق آن با پنجاه درجه  
نفت باشد و نه از طول شانزده ساعت و ربع و نهایت مواضع بود که  
عصر آن شصت و شش درجه و نیم باشد و نه از طول آن بیست و چهار ساعت



و طرف جنوبی آن دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ است و طرف شمالی آن هزار و  
 پانصد و پنجاه و هشتاد و دو فرسخ و در یکی از طرف شرقی و غربی آن سیصد و پنجاه  
 و نه فرسخ و سه فرسخ است و مساحت سطح آن هفتصد و پنجاه هزار و سیصد و  
 فرسخ و ربع فرسخی و درین قطعه اند که عمارت است حدودی از بلاد قزم است  
 و آن برداشتن کوهی است بر کنایه قزم و اهل آن شهر هم مسلمان اند جزیره  
 بر طایفه و آن در بحر می باشد و بعضی گفته اند در بحر است که متصل به بحر می باشد  
 و مساحت عرض طول آن جزیره هزده روز است مساحت عرض آن یازده روز و  
 آب خوردنی ایشان آب باران است و را بلاد بلغار صاحب صور اقلیم گویند  
 میان آن و بلغار سه مایه راه است و اهل بلغار تجارت اجناس و کشتی  
 خود در موضع بنهد و نشان کند و بگذارد یک شب و چون روز دیگر بیاید در چهار  
 متاع و عوض آن نهاده باشد اگر را شود عوض بر گیرد و الامتاع خود ببرد و  
 یا بیع و مشتری یکدیگر را نه بینند و درین قطعه زمین مواضع است که در میان  
 از شدت سواد جهانات مقام کنند و الله اعلم معرفت مابین آن عمارت  
 و تخریب مسکون طرف جنوبی این قطعه چنانکه مذکور شد از او پانصد و  
 هشتاد و دو فرسخ است و در یکی از این قطعه هزار و چهل و چهار فرسخ و چهار

شصت فرسخ و مساحت سطح این قطعه چهار صد و بیست و دو هزار و چهار صد  
 و هفت فرسخ و هشت فرسخ است و اکثر اهل هیات گفته اند که درین قطعه  
 اصلا عمارت نیست و صاحب صور اقلیم گفته است که یوراشهر است  
 بظلمات و نه از طول آن چهل شب نه روز است و این سخن اگر صحیح باشد باید  
 این شهر درین قطعه باشد چنانچه بر واقف علم هیات بخفی نماند و بدان که  
 آنچه انجاریب و غریب درین سخن مذکور شد از کتب کفصلا در احوال بلاد  
 نوشته اند نقل کرده شد و العبد لله فی صحته و الله و عدوها علیهم و می توانست  
 که بعضی از بلاد که در اقلیم نوشته شد بحسب واقع از بلاد اقلیم دیگر باشد  
 و تحقیق آن درین مقام احتیاج نیست به خبری که انجاریب و غریب است  
 از هر اقلیم که باشد و الله تعالی اعلم معرفت مساحت جرم ارض چون  
 اهل هیات مقادیر اجرام کوکب بنسبت با جرم ارض تعیین کرده اند  
 مناسب چنانست که مقدار جرم ارض بر یک نوع تعیین داشته باشند تا  
 مقادیر کوکب معلوم گردد و سابقا اقلیم که مساحت کرده اربعه امثال  
 مساحت سطح دایره عظیم آن کرده است و در علم هندس مقرر شده است  
 که چون ثلث نصف قطر کرده را در مساحت سطح آن کوه ضرب کنند مساحت

بحانه



جسم آن کره حاصل میشود پس ثلث نصف قطر ارض را در ابعاده اشکال حساب  
 ربع مسکون ضرب کردیم تا حاصل شود سیصد و چهار هزار و سی و یک  
 تومان و هزار و صد و هشتاد و پنج فرسخ و صد و شصت و شش فرسخ و این فرسخ  
 مجسمه است و فرسخ مجسم عبارت از جیب است که تنش سطح ربع بانی محیط است  
 بشرط آنکه ربع از آن یک فرسخ سطح باشد و این جسم دو سطح است که در یک  
 یک فرسخ خطی است و سابقا مذکور شد که هر فرسخ خطی دوازده هزار ذراع  
 مکعب آن یعنی یک فرسخ مجسم صد و هفتاد و دو هزار و هشتصد  
 تومان ذراع مجسم باشد و او استاد صناعت ابوریحان بیدرونی در بعضی  
 تصنیفات خود میرهن ساخته است که یک مکعب ذراع از زیر فرسخ  
 یک ذراع مجسم بوزن پانصد و چهل و چهار هزار و هشتصد و هشتصد  
 و نه مثقال است پس چون محاسب با هر باشد درین مباحث تا ملا نماید  
 معلوم تواند نمود که جسم از زر که مساوی کره ارض باشد چند مثقال شود  
 مضمون آنکه کره فلان بقابل من احد هم ملا الارض دهیاء و لو افتد ایه  
 بر او ظاهر و منکشف گردد و الله الموفق **مقاله دوم در معرفت مساحت**  
**افلاک و کواکب و آنچه باین متعلق است** مقاصد این مقاله هفت

اول آنکه

اول معرفت ابعاد و سطوح افلاک از مرکز عالم دوم معرفت شش هر فلکی سیم  
 معرفت مساحت سطوح افلاک چهارم معرفت مقدار یکدجه از دور نظام  
 هر فلکی پنجم معرفت مقدار حرکت هر کواکب در یک شب و اینها بر تقدیر یک  
 السیر باشند ششم معرفت اقطار کواکب هفتم معرفت اجرام کواکب معرفت II  
 ابعاد سطوح افلاک از مرکز عالم نهم هر فلکی را در وسط یک اقیانوس و اینها  
 سطح مقعر خوانند و بعد و انرا سطح محدب گویند و سطح محدب هر فلکی مساوی  
 سطح مقعر فلک دیگر است که فوق او است متصل با وجهی حکما افلاک متصل  
 بیکدیگر نیستند و میان ایشان فاصله نیست و اصحاب ارساد ایجاد کواکب  
 از مرکز عالم معلوم کرده اند باینکه نصف قطر مایل و نصف قطر خارج مرکز  
 و این کواکب شصت جزو باشد و همچنین اینضاف اقطار کواکب بر معلوم  
 کرده اند هم باین اجزای پس چون جد مرکز کواکب از مرکز عالم بوقتی که در ابعاد ابعاد  
 از رصد معلوم شود مقدار نصف قطر کواکب بران افتضا فرایند بعد سطح محدب  
 آن فلک از مرکز عالم حاصل آید و در قدر جد محدب مایل از مرکز عالم حاصل آید و بعد  
 محدب سطح مثل او همان بعد سطح مقعر فلک عطار باشد و چون بعد مرکز کواکب  
 از مرکز عالم بوقتی که در ابعاد ابعاد باشد حاصل کنند و نصف قطر کواکب بران



افزاینده بعد سطح مقعر فلک از کره عالم حاصل آید و بطور موی در محیطی بعد از این  
 معلوم کرده است با جزای که نصف قطره و احد باشد و متاخران باقی ابعاد را  
 نیز معلوم کرده اند و چون بعد از باجزای که نصف قطره ارض و احد گیرند معلوم  
 شود آن بجزای نیز معلوم شود و آن طریق که از او فرای نصف قطره ارض ضرب  
 کنند تا فرای بعد مطلوب حاصل شود و فرای قطره ارض بیست هزار و دو  
 و هشتاد و سه فرسخ و هشتاد و سه فرسخ است پس میگویند که بعد مقعر فلک  
 قمر از کره عالم چهار تومان و هزار و نه صد و پنجاه و دو فرسخ و تسعة اعشار  
 فرسخی است و بعد محذب فلک قمر یعنی مقعر فلک عطارد هشت تومان  
 و پنج هزار و هفتصد و سی و هفت فرسخ و شش فرسخی است و بعد محذب فلک  
 عطارد از کره عالم بیست و هفت تومان و پنجاه و چهار صد و نود و پنج  
 و شش فرسخی است و بعد محذب فلک زهره از کره عالم صد و ششاد  
 چهار تومان و نه هزار و شصت و بیست و شش فرسخ و نصف فرسخی است  
 و بعد محذب فلک شمس از کره عالم دو و بیست و دو تومان و هشتاد و هفتصد  
 و پنجاه فرسخ و شش فرسخی است و بعد محذب فلک مریخ از کره عالم هزار و چهار  
 صد و هشتاد و هفت تومان و شش و ششصد و هفت و هشت فرسخ و ربع

فلک

فرسخی است و بعد محذب فلک مشتری از کره عالم دو هزار و سیصد و نود و نه تومان  
 و هشت صد و شصت و چهار فرسخی است و بعد محذب فلک زحل از کره عالم سه  
 و سیصد و پنجاه و دو تومان و دو هزار و ششصد و هفتاد و هفت فرسخ و نصف  
 عشر فرسخی است و بعد محذب فلک ثوابت از کره عالم که همان بعد مقعر فلک  
 اعظم است سه هزار و سیصد و پنجاه و دو تومان و بیست هزار و صد و چهار  
 فرسخ و ربع فرسخی است اما بعد فلک اعظم بقواعد حسابیه معلوم کرده اند  
 ممکن نیست و بدانکه با بقا معلوم شد که فرسخی دوازده هزار و نود و پنج فرسخی  
 بیست و چهار اصبع و مراصبع شش شعیر پس اگر حساب کامل باشد میتوان  
 این مقادیر را بشعیر از حساب کند و الله الموفق معرفت سخن افلاک  
 و آنچه بآن متعلق است چون خطی مستقیم از کره عالم خارج شود بحد فلک  
 افلاک رسد آنچه ازین خط مابین سطح مقعر و سطح محذب فلکی باشد آن سخن آن  
 فلک بود و طریق معرفت سخن هر فلکی بران وجه است که بعد مقعر هر فلکی را از  
 بعد محذب آن اسقاط کنند باقی سخن آن فلک بود پس این طریق بعد مقعر  
 هر فلکی را که در باب مقدم من کور شد از محذب او اسقاط کنیم حاصل آید  
 سخن افلاک مریخی وجه که مذکور شد سخن فلک قمر چهار تومان و سه هزار و



هفتصد و هشتاد و پنج فرسخ و ربع فرسخی است و شش فلك معطارد هفت  
 تومان و نه هزار و هفتصد و پنجاه و سه فرسخ است و شش فلك رهن صد  
 پنجاه و هفت تومان و چهار هزار و صد و سی و شش فرسخ و ثلث فرسخی است  
 و شش فلك آفتاب هفتصد و نه هزار و صد و بیست و سه فرسخ و سه  
 خمس فرسخی است و شش فلك مریخ هزار و دو بیست و هفتاد و چهار تومان  
 و هفت هزار و هشتصد و شصت و هفت فرسخ و نصف سدس فرسخی است  
 و شش فلك مشتری نهصد و بیست و دو تومان و چهار هزار و دو بیست و  
 چهل و هفت فرسخ و سه ربع فرسخی است و شش فلك زحل نهصد و بیست و  
 پنجاه و سه تومان و هزار و هشتصد و سی و نه فرسخ و شش فرسخی است و شش  
 فلك ثوابت پانزده هزار و چهار صد و بیست و شش و ثلثان فرسخی است و  
 بدانکه نصف قطر فلك شمس چنانکه در بحث پیشتر معلوم شد دو بیست و دو تومان  
 و هشت هزار و هفتصد و پنجاه و سه فرسخ و شش فرسخی است و ضعف آن چهار صد  
 و پنج تومان و هفت هزار و پانصد و شش فرسخ و خمس فرسخی باشد و این شش فلك  
 آفتاب با فلك دیگر و عناصر که در جوف اوست و شش فلك مریخ نیز زیاده  
 هشتصد و شصت و نه تومان و سیصد و شصت و هفت فرسخ و از اینجا معلوم

شود عظیم

شود عظیم فلك مریخ بی ملاحظه آن اجسام که در جوف آنست فلك  
 الله احسن الخالقین و بدانکه شش عالم عناصر ضعف بعد مقعر فلك مریخ  
 از مرکز ارض هشت تومان سه هزار و نهصد و پنج فرسخ و چهار خمس فرسخ  
 و چون نصف قطر ارض هزار و دو بیست و هفتاد و سه فرسخ و خمس فرسخ  
 از بعد مقعر فلك اسقاط کنند باقی ماند چهار تومان سیصد و هفتاد و نه فرسخ  
 و شش فرسخ و این بعد مقعر فلك مریخ است از سطح ارض معرفت مقادیر مسطوح  
 و فرای سطح اهل هیات تعرض بمساحت سطوح افلاک که نموده اند  
 بجهت آنکه تعبیر از اعداد آن خالی از تحسیری نیست اما چون غرابی داشت  
 از ادب این مختصر ذکر کردیم و بطریق آن چنانست که فرایح بعد آن سطح از مرکز  
 ارض در **مساحت** که نسبت محیط است بقطر ضرب کنند نصف محیط  
 کوبرای سطح مفروض شود حاصل آن سطح از مرکز ارض بعد آن سطح از مرکز عالم  
 نصف فرایح محیط عظیم مذکور ضرب کنند حاصل آن مساحت سطح دایره عظیمه  
 مذکور و این ربع مساحت سطح مستوی است چنانکه در مقدمه مذکور شد پس اربعه مثال  
 سطح عظیم مذکور مساحت مستوی بود و ما سطوح افلاک را با این طریق مساحت



و اینجا ایراد کردیم و مساحت این سطوح برابر سطح است و سطح یعنی سطح مستوی  
 مربع که هر ضلع او یک فرسخ خطی است و سطح مجموع هر چند مستوی است و مقیاس  
 مساحت مستوی لیکن برهان هندسی ثابت است بر این سطح مستوی  
 که از حساب مساحت بر وجهی که در مساحت مساوی است مستوی است <sup>مستوی</sup>  
 منکوره سطوح افلاک را مساحت کردیم سطح مقعر فلک قمر و هزار و دویست و  
 نوزده هزار و هشتصد و چهل تومان و شش هزار و پانصد و پنجاه و شش فرسخ و شش  
 و یک عابد فلک عطارد و نود و پنج هزار هزار سیصد و هشتاد و دو هزار و دویست و  
 پنجاه و شش تومان و شش هزار و نهصد و سی و هفت فرسخ و شش فرسخ است و سطح  
 محدب فلک زهره چهار هزار هزار هزار و نود و نه هزار هزار و صد و سی هزار و  
 هشتصد و بیست و هشت تومان و هشت هزار و نهصد و پانزده فرسخ  
 و صد و فرسخ است و سطح محدب فلک شمس پنج هزار هزار هزار و صد و هشتاد و  
 شش هزار هزار و ششصد و ده هزار و ششصد و هشتاد و سه تومان و هشت  
 و ششصد و پنجاه و دو فرسخ و نصف فرسخ است و سطح محدب فلک مریخ دویست و  
 هزار هزار هزار و چهارصد و پنجاه هزار هزار و پانصد و شصت و پنج هزار و صد

و این

چهل و یک تومان و شش هزار و هشتصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخ است  
 و سطح محدب فلک مشتری هفتصد و بیست و سه هزار هزار هزار و هشتصد  
 و هشتاد و پنج هزار هزار و نهصد و هشتاد و شش هزار و صد و چهل و دو تومان  
 و دویست و دوازده فرسخ است و سطح محدب فلک زحل هزار هزار هزار و چهار  
 صد و دوازده هزار هزار هزار و صد و پنجاه و هشت هزار هزار و پانصد و  
 شش هزار و پانصد و هشت تومان و شش هزار و صد و هشتاد و نه و پنجاه  
 و یک عابد فلک ثوابت هزار هزار هزار و چهارصد و بیست و نه هزار هزار و  
 چهارصد و هشتاد هزار هزار و نهصد و پنجاه و هشت هزار و بیست و هشت تومان  
 و صد و هشت فرسخ و شش فرسخ است و سطح مقعر فلک اعظم همین مقدار است و  
 چنان سطح مقعر فلکی سابقا محدب هر فلکیست که تحت او بیست و سی و وسط  
 و چون فرای سطح افلاک معلوم شد و سابقا معلوم شده است که هر یک  
 فرسخ سطح چهل هزار جریب است پس حساب کامل اگر حساب کنند و سطح  
 تصنیع عمر کنند خواهند که جریبات سطح هر فلکی را معلوم کنند و الله سبحانه  
 و تعالی اعلم و المعی معرفت مقدار یک درجه بفرسخ از محیط عظیمه که هر یک از این سطوح



طریق آن چنانست که فرایند بعد از هر فلک را از مرکز عالم در نسبت قطری خط که  
در آنجا است ضرب کنند تا محیط دایره عظیمه معروفه بر آن سطح حاصل  
 آید پس محیط آن عظیمه را بر سیصد و شصت قسمت کنند تا حصه یک درجه از  
 فرایند بدست آید و باین طریق حصه هر یک از درجات سطوح افلاک حساب  
 کرده اند اینها را در یکدیگر پس میگویند که مقدار یک درجه از عظیمه بقدر فلک قمر  
 سیصد و شصت و شش فرسخ است و در هر یک درجه عظیمه عجب  
 فلک قمر هزار و چهار و نود و شش فرسخ و ثلث و شصت و شش فرسخ است و مقدار یک  
 درجه از عجب فلک عظمی چهار هزار و هشتصد و هشت فرسخ و خمس فرسخ است  
 و مقدار یک درجه از عجب فلک زهره سی و دو هزار و دویست و هشتاد و دو فرسخ  
 و نصف و شش فرسخ است و مقدار یک درجه از عجب فلک شمس سی و پنج هزار و چهار  
 و هشت فرسخ و ثلث فرسخ است و مقدار یک درجه از عجب فلک مریخ دویست و  
 پجاه و هفت هزار و نهصد و هفده فرسخ و خمس فرسخ است و مقدار یک درجه  
 از عجب فلک مشتری چهارصد و هترده هزار و هشتصد و نود و چهار فرسخ  
 ربع فرسخ است و مقدار یک درجه از عجب فلک زحل پانصد و هشتاد و پنج هزار و  
 صد و چهل و یک فرسخ و شش فرسخ است و مقدار یک درجه از عجب فلک ثوابت

الف

پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و پجاه فرسخ و ثلث فرسخ و مقدار یک درجه  
 از عجب فلک اعظم همین مقدار است و الله اعلم معرفت مفاد کلمات کواکب بفرایند  
 در صورت یکسان روز و معرفت آن بآن مریض است که مقدار از حرکت هر کوکب  
 در شبانه روزی بدو جابت و در قایق فلکی معلوم کنند و هر یک در فرسخ مقدار  
 یک درجه عظیمه سطح آن فلک ضرب کنند حاصل ضرب مقدار حرکت آن کوکب  
 بفرایند بنیت با محیط عظیمه آن سطح پس میگویند که چون قمر سریع السیر باشد  
 در شبانه روزی با نوزده درجه بگردد و عطار در چون سریع السیر باشد در شبانه  
 یک درجه و پجاه درجه را دقیقه بگردد و زهره چون سریع السیر باشد در شبانه  
 یک درجه و نود دقیقه بگردد و آفتاب چون سریع السیر باشد در شبانه روزی یک درجه  
 و دو دقیقه بگردد و مریخ چون سریع السیر باشد در شبانه روزی یک پجاه دقیقه بگردد  
 و مشتری چون سریع السیر باشد در شبانه روزی یک سیزده دقیقه بگردد و زحل چون  
 سریع السیر باشد در شبانه روزی هفت دقیقه بگردد و ثوابت در شبانه روزی هشت  
 بگردد و در محبت بیشتر معلوم شد مقدار یک درجه از عظیمه عجب فلک افلاک  
 بفرایند پس چون فرایند یک درجه هر یک مقدار حرکت هر یک ضرب کنند مقدار آن کوکب



در یک سباز روز بفراغ معلوم شود پس چون این کوکب بر سطح تیر باشند  
حرکتش از روزی قریبست و در هر روز چهار صد و چهل و پنج فرسخ و سه ربع فرسخی میسر  
و قطار نه هزار و دو صد و پانزده فرسخ و سه ربع فرسخ و زهره چهل هزار و سیصد  
و پنجاه و دو فرسخ و ثلث و ربع فرسخ و آفتاب سی و شش هزار و پانصد و هشتاد  
و هشت فرسخ و دو و شصت و ربع فرسخ و پنج و دو صد و هشتاد و هشتاد  
فرسخ و ربع فرسخ و مشتری نود هزار و هشتصد و شصت فرسخ و ربع و صد و شصت  
و زحل هفتاد و هشت هزار و ده فرسخ و پنج و صد و شصت فرسخ و ثوابت بیست  
و یک فرسخ و ثلث و ربع پس این تقریر معلوم شود که اگر کوکب بحسب واقع  
موقع است پس مشتری پس زحل پس زهره پس آفتاب پس قمر پس قطار پس ثوابت  
و ندانند فلک اعظم در یک ساعت مقدار پانزده درجه حرکت کند بلكه مقدار یک درجه  
از قمر فلک اعظم پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و پنجاه فرسخ و ثلث  
فرسخ است پس در ساعتی فلک اعظم هشتصد و هشتاد و هشت و ثوابت و در  
و پنجاه و پنج فرسخ میسر کند پس در یک دقیقه از ساعتی صد و چهل و شش هزار و سیصد  
و سی و هفت فرسخ میسر کند و این مقدار حرکت اجزای سما عذاب فلک از آن زیاد باشد

معرفت مقدار اقطار کوکب بفراغ اقطار کوکب را بنسبت قطر ارض گرفته اند بطوریکه  
در یک قطری نسبت قطر زمین با قطر ارض میان کرده است و در عمل منطبق میسر باشد  
و این است چنانچه در شرح خطی بیان کرده ایم و متاخران بقایه بحسب حساب دقیق آن نسبت  
میورن آورده اند و چنانچه نسبت اقطار باقی کوکب با قطر ارض معلوم کرده اند و فرسخ قطر  
ارض بیشتر معلوم شد پس بفراغ اقطار کوکب معلوم توان کرد و چون حساب متاخران  
ادق است پس درین مختصر معرفت اقطار کوکب را بمسئله بر حسب ابرایشان اکتفا کنیم  
که قطر قمر هشتصد و سی و پنج فرسخ است و نصف خمس فرسخ و قطر قطار صد و نود و پنج فرسخ  
و زهره نصد و هشت فرسخ و ربع فرسخ و قطر مشتری هفتاد هزار و پانصد و بیست و چهار  
فرسخ و ثلث و خمس فرسخ و قطر زحل صد هزار و هشتصد و پنجاه و شش فرسخ و در ثوابت  
فرسخ و قطر مشتری چهارده هزار و شصت و پنج فرسخ و ثلث و ربع فرسخ و قطر زحل چهارده  
هزار و صد و چهل و پنج فرسخ و سه ربع فرسخ و آفتاب کوکب ثوابت را شش و شصت و پنجاه و سه  
مرتبه را قدر گویند و چون کوکب بقطر در اعظم و صغر عتقاوت است هر قدر در اعظم  
ساخته اند اعظم و اوسط و اصغر پس مجموع مراتب هفتده باشد و قطر اعظم قدر اول  
پانزده هزار و چهار صد و بیست و شش فرسخ و ثلث و نصف و شش فرسخ و قطر اوسط قدر اول







و شصت و نه مثل جرم عطارد و هجده مثل و ثلثان مثل جرم زهره اما اجرام باقی  
 کواکب همه از جرم ارض اعظم اند <sup>است</sup> جرم آفتاب سیصد و بیست و شش بار مثل جرم ارض  
 و جرم مریخ سه مثل و ثلث مثل جرم ارض است و جرم مشتری صد و هشتاد و هشت  
 مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم زحل صد و هشتاد و مثل جرم ارض و ثلث مثل <sup>است</sup>  
 و جرم اعظم قدر اول و بیست و بیست و دو مثل و سی و شش مثل جرم ارض است و جرم  
 الاوسط قدر اول و بیست و دو مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم صغر قدر اول  
 صد و نود و هشت مثل و تسعة اعشار مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر الثانی  
 صد و هشتاد و هفت مثل و ثلث مثل جرم ارض است و جرم اول قدر ثانی صد و هشتاد  
 مثل و نصف مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر ثانی صد و شصت  
 مثل و اربعة اعشار مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر ثالث صد و پنجاه و دو مثل  
 و ثلث مثل جرم ارض است و جرم الاوسط قدر ثالث صد و چهل مثل و دو خمس مثل جرم ارض  
 و جرم اصغر قدر ثالث صد و بیست و هشت مثل و نصف خمس مثل جرم ارض است <sup>است</sup>  
 اعظم قدر رابع صد و هفت مثل جرم ارض است و جرم الاوسط قدر رابع صد و پنج  
 مثل و سی و شش مثل جرم ارض و جرم اصغر قدر رابع نود و سه مثل و ثلث مثل جرم ارض است <sup>است</sup>

اعظم قدر

اعظم قدر خامس هشتاد و یک مثل و تسعة اعشار مثل جرم ارض است و جرم اوسط  
 قدر خامس هفتاد و مثل و خمس مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر خامس پنجاه و هشت  
 مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر سادس چهل و شش مثل و اربعة اعشار  
 مثل جرم ارض است و جرم الاوسط قدر سادس چهل و شش مثل و ثلث مثل جرم ارض است  
 و جرم اصغر قدر سادس بیست و سه مثل و دو خمس مثل جرم ارض است و کواکب است  
 مرصوده است و از کواکب بعضی کواکب هستند که آنها اصغرند از اصغر قدر سادس لیکن  
 چون مرصوده نیست اند مقدار آن معلوم نیست پس اعظم کواکب مرصوده آفتاب است  
 پس کواکب اعظم قدر اول پس الاوسط پس اصغر پس مشتری پس اعظم قدر ثانی پس زحل پس الاوسط  
 پس اصغر و همچنین بر ترتیب آید از اصغر قدر سادس پس مریخ پس زهره پس قمر  
 و اصغر همه کواکب عطارد است و در مقادیر و ابعاد و اجرام اهل هیات اختلاف  
 بسیار دارند و آن اختلاف بحسب مسا هیات است که در حساب واقع است و آنچه بخوار  
 محققین است اینست و درین رساله آورده است و الله اعلم بالصواب خاتمه در  
 ملحقات در علم فروع دین چنانکه مسئله است که تحقیق کما ینبغی و موفق بر علم هیات  
 مناسب نموده الحاق آن باین رساله که عرض اصلی از آن معترف علی مطالب اصول دین



اول معرفت اقل وقت غار پیشین ندانکه دایره نصف النهار دایره است  
 که در قطب محل النهار و دو قطب سمت الرأس و سمت القدم میگذرد و در  
 هر روز آفتاب فوق الارض بآن دایره رسد و آن در نیم دور بود و چون آفتاب  
 از این دایره مفارقت کند و بجانب غرب میل کند ابتدا بعد از وقت غار پیشین بود و  
 زمان نصف النهار باین طریق است که در زمان هوار پیش از نیم روز چو بر زمین  
 فرو برند راست چنانکه بر هیچ جانب میل نداشته باشد و ملاحظه راس ظل آن  
 چو بر کنند و ملاحظه دام که آن ظل متناقص باشد آفتاب بنصف النهار رسیده  
 و چون ظل متزايد شود آفتاب از نصف النهار گذشته باشد و زمان ابتدا و آن زیادت  
 شدن اقل وقت پیشین بود اما اگر تحقیق خواهد بود که معلوم شود زمین را هوار  
 کنند چنانکه اگر آب بر روی زمین را جمیع حوائج میل آن کند و دایره در آن زمین بکشند  
 و بر مرکز آن طریق مقیاس صافی و بی شکل نصب نمایند و چو از مرکز آن مقیاس  
 تا محیط آن دایره در سه موضع اندازه گیرند برابر باشد و ظاهر است که در اوایل روز راس  
 ظل مقیاس خارج دایره بود و محل ظل را نشان کنند و بعد از نصف النهار نیز در سه  
 تا چون راس ظل محیط دایره رسد موضع ظل را از محیط نشان کنند و قوسی که مابین

و در هر روز  
 و در هر روز  
 و در هر روز  
 و در هر روز

این دو

این دو نشان بود و مقیاس کنند و از منتصف خطی که مرکز کنند و آن خطی بود  
 برین تا محیط را قطع کنند آن خط نصف النهار بود و از مرکز دایره خطی بر خط  
 نصف النهار عمود سازند آن خط مشرق و مغرب بود پس باین دو خط دایره  
 منگوره بچار قسم مساوی شود و اندک دایره هندی گویند پس در هر روز که  
 خواهند ملاحظه کنند که سایه مقیاس در چه وقت از خط نصف النهار بجانب  
 مشرق میل کند چو میل کند بجانب مشرق آن وقت اقل غار پیشین بود  
 و الله اعلم دوم معرفت سمت قبله در بلد هرات سمت قبله عبارت از  
 نقطه ایست از محیط دایره افق که چون کسی بری ذات آن نقطه بایستد  
 مواجهه مکه باشد و خطی که واصل باشد میان آن نقطه و قدم مصطفی آن  
 خط سمت قبله بود و آن بحسب اختلاف بفاع مختلف شود و عرض دین  
 مقام تحقیق سمت قبله هرات است پس میگویم که چون دایره هندی  
 بخط نصف النهار و خط مشرق و مغرب بچار قسم مساوی شود و ربع غربی  
 جلوه بود از محیط آن دایره بیارند و مکه را در هر قسم مساوی کنند و ابتدا  
 از خط مشرق و مغرب بخش قسم از آن اقسام بشمارند از آنجا که در خط  
 بر مرکز دایره کشند آن خط سمت قبله هرات باشد و ملاحظه شود دایره



ایراد کردیم با خط سمت قبله و صورت آن اینست



نوعی دیگر که احتیاج بدایره بندی نباشد میگوئیم که هر روزی از محاله در بلده هراه آفتاب بعد از نصف النهار بدایره عظیمه رسد که سمت رأس هراه گذرد و در آن وقت ظل مقیاس محاذی سمت قبله بود پس مصلی در آن وقت بر سمت ظل مقیاس باید بست در بلده هراه و نواحی آن مسامت مکه باشد و بدانکه چون مقیاس گیرند را به سمت قسم

متساوی

متساوی کنند هر قسمی را از آن قدی گویند و ظلال قدیم گویند و چون زمان از آن مقیاس گیرند و از آن اقسام مقدار سازند انرا ظل اقدام گویند و چون زمان وصول آفتاب بدایره سمتیه مکه در ایام سال مختلف است مقدار ظل مقیاس یعنی ظل سمت قبله در ایام سال نیز مختلف باشد و هر دو جزو که بعد از آن از اول سرطان یا جدی متساوی بود چون آفتاب در آن درجه باشد ظل سمت قبله در آن دور روز متساوی باشد و ما را هر ربعی ظل سمت قبله سه جزو ایراد کنیم چه این مقدار کفایت است پس میگوئیم که در بلده هراه ظل سمت قبله در اول سرطان دو قدم و شش قدی باشد و در دهم درجه سرطان و بیستم جزو او دو قدم و ربعی و در بیستم سرطان و دهم جزو او دو قدم و دو خمس و نصف عشر قدی و در اول اسد و اول جزو او دو قدم و چهار خنق قدی و در دهم اسد و بیستم نور سه قدم و سه عشر قدی و در بیستم درجه اسد و دهم درجه ثور چهار قدم و در اول سنبله و اول ثور چهار قدم و ثلثان و نصف عشر قدی و در دهم درجه سنبله و بیستم حمل شش قدم و ثلثان قدی و در بیستم سنبله و دهم حمل شش قدم و چهار خنق قدی و در اول میزان و اول حمل هشت قدم و خمس قدی و در دهم میزان و بیستم حوت ده قدم و در بیستم



# مس من و

میزان و در هم صورت دوازده قدم و سدرس قدمی و در اول عقرب و اول حوت  
 یا نوزده قدم و نصف عشر قدمی و در دوم عقرب و بیستم قدم و لو هر نوزده قدم و  
 و بیست و سدرس قدمی و در بیستم عقرب و در بیست و چهار قدم و در اول قوس  
 و اول دلو سی قدم و ثلثان قدمی و در دهم قوس و بیستم جدی سی و هشت  
 قدم و ثلثان قدمی و در بیستم قوس و دهم جدی چهل و شش قدم و در اول  
 جدی چهل و نه قدم و سدرس قدم پس در هر روز از ایام سال که آفتاب در  
 از جانب باشد و سایر مقیاس بعد از نیم روز آن مقدار شود که در آن روز  
 تعیین یافته چون بر سمت سایر مقیاس منوجه مقیاس کسی باشد مسا  
 قبل باشد سیم معرفت زمان نصف الليل در بله هراة چون وقت صلوة  
 نافله نوزد بعضی بعد از نصف الليل است و اکثرها و عباد بعد از نیم شب خواب  
 نگویند دانستن زمان نیم شب اسماء است و چون شب شمس طلعت یا غروب  
 ساعت یا اسطرلاب و غیره از آلات قیاس چیزی حاصل نمیشد معرقت آن  
 بیقین حاصل نشود لیکن ما درین وقت ستاره چند از ثوابت که در نیم شب  
 در بله هراة بمیان آسمان میروند در اوقات سال تعیین کنیم تا وقت  
 نیم شب بر سبیل تقریب قریب تحقیق معلوم کرد پس میگوییم که شهر کوکب  
 در آن

ثوابت نوزده قدم شراب است که عوام انرا پس و پس گویند چون آفتاب به سمت  
 و دوم درجه عقرب رسد در نصف الليل بر وسط آسمان باشد و از عقرب  
 کوکبی است روشن و سرخ که یا کوکب چند خورده بر صورت کتابت صورت  
 باشد و این کوکب روشن بر یک طرف آن دال است انرا عین الثور و در آن  
 نیز گویند چون آفتاب چهارم درجه قوس رسد در نصف الليل بر وسط  
 بود و کوکب دیگر است روشن که با شریاط طوع میکند از جانب شمال آن انرا  
 عیوق گویند چون آفتاب بیست و نه درجه رسد در نصف الليل بر  
 وسط آسمان بود و صورت جوزا مشهور است و سدرس کوکب است بر استقامت  
 یکدیگر بر وسط جوزا که انرا منطقه الجوز گویند و چون آفتاب به سمت  
 درجه قوس رسد در نصف الليل بر وسط آسمان بود شعریمانی کوکب است  
 غایت بزرگ و روشنی در عقرب جوزا چون آفتاب بیستم درجه جوی رسد  
 در نصف الليل بر وسط آسمان بود و در شمال شعریمانی کوکب روشن است  
 و روشنی آن کمتر از روشنی شعریمانی است انرا شعر شای گویند چون آفتاب  
 به نوزدهم درجه جدی رسد در نصف الليل بر وسط آسمان بود و در صورت  
 سرطان کوکب بجای است که شبیه بقطعه ابر است انرا شوره گویند چون



آفتاب در اول درجه دلو باشد در نصف الليل بر وسط السماء بود و در جنوب  
 شعریاتی بر عقب بمقدار کوکبی روشن است که در حوالی آن هیچ کوکب روشن  
 نیست انرا مرقه گویند چون آفتاب بچهار درجه دلو رسد در نصف  
 الليل بر وسط السماء بود و از کوکب صورت اسد چند کوکب است بر خط  
 یکی کوکب از آن روشن تر است و سرخ بر طرف جنوب آن خط انرا قلب الاسد گویند  
 چون آفتاب در بیست و دوم درجه دلو بود در نصف الليل در وسط السماء  
 بود و از عقب این کوکب دو کوکب دیگر است هم از کوکب صورت اسد و انرا دو  
 کوکب از بیه گویند و یکی روشن تر است انرا ظاهر الاسد گویند چون آفتاب  
 یا زده درجه حوت بود در نصف الليل بر وسط السماء بود و از عقب ظاهر  
 الاسد یکی کوکب است روشن تنها که در حوالی آن هیچ کوکبی بان روشنی نیست  
 انرا مرقه گویند چون آفتاب در بیست و یکم درجه حوت بود در نصف الليل  
 بر وسط السماء بود و بر شمال مرقه مؤخر از کوکبی چند متقارب است شبیه  
 بشر است انرا صغیره گویند چون آفتاب در اول جمادی باشد در نصف الليل  
 بر وسط السماء بود و از جمادی کوکب شبیه کوکب است روشن و تنها که چون قمر  
 با اول طریقه محترقه در مجاذات آن باشد انرا سماک المهرل گویند چون آفتاب

در هجدهم درجه حمل باشد در نصف الليل بر وسط السماء بود و در  
 شمال آن کوکبی است روشن مایل بر سر و مقدم بر آن کوکبی است که روشنی آن کمتر است  
 آن کوکب روشن را سماک راج گویند چون آفتاب در درجه دوم درجه ثور بود  
 در نصف الليل بر وسط السماء بود و از کوکب میزان دو کوکب است که انهارا دو  
 لکه میزان گویند آن کوکب جنوبی آفتاب در درجه ثور بود در نصف الليل  
 بر وسط السماء بود و در غایت شمال در مجاذات برج میزان کوکب چند است  
 به صورت دایره ناقص انرا مرقه دو میزان گویند و آن کوکب یکی روشن تر است انرا  
 نیرالکمه گویند چون آفتاب بیست و دوم درجه ثور بود در نصف الليل  
 بر وسط السماء بود و ستاره ای عقرب مشهور است و از جمله آن کوکبی است  
 سرخ و روشن انرا قلب العقرب گویند چون آفتاب بیست و سوم درجه جوزا  
 در نصف الليل بر وسط السماء بود و در جنوب آن صورت فکته کوکبی است  
 از صورت جانی که از صور شمالی است روشن تر از کوکب آن صورت است انرا  
 راس الجانی گویند چون آفتاب بچهارم درجه جوزا رسد در نصف الليل بر  
 السماء بود و بر سریش صورت عقرب دو کوکب است متقارب شبیه بکوکب  
 سخا چون آفتاب در بیست و دوم درجه جوزا رسد در نصف الليل بر وسط



استه بود و در جانب شمال کوکب <sup>نور</sup> و بزرگ باکو اول و ثانی <sup>نور</sup>  
طلوع میکند و با دو کوکب با و بر شکل مثلث صغیره مساوی الاضلاع است  
انرا سر واقع گویند چون آفتاب در پنج درجه سرطان بود در نصف الليل <sup>سط</sup> بر  
السماء بود و در جنوب این کوکب کوکبی روشن دیگر هست که با دو کوکب از دو جانب  
آن بر خط مستقیم اند انرا سر طایر گویند چون آفتاب در بیست و درجه سرطان  
بود در نصف الليل بر وسط السماء بود و در عقب آنها صغیره از کوکب نوره غرض  
محرمه را قطع کرده اند و از عقب این کوکب یک کوکب روشن است انرا ذرف گویند چون  
آفتاب در چهارم درجه اسد بود در نصف الليل بر وسط السماء بود و بر دنب  
صورت جدی کوکبی است روشن چون آفتاب در بیست و یکم درجه اسد بود  
در نصف الليل بر وسط السماء بود و در محاذات برج دلو چهار کوکب روشن <sup>است</sup>  
بر صورت شکل مربع و اسح آن دو کوکب مقدم فرخ الدلو مقدم گویند چون  
در دهم درجه سنبل بود آن دو کوکب در نصف الليل بر وسط السماء بود  
و آن دو کوکب مختصر از آن را فرخ الدلو مؤخر گویند و چون آفتاب در بیست  
و هشتم درجه سنبل رسد در نصف الليل بر وسط السماء بود و در شمال صورت  
حمل کوکب چندند بر شکل اهل بی انان جمله یک کوکب برج و روشن است

الزائر

انوار است گویند چون آفتاب بیست و دهم درجه میزان رسد در نصف الليل  
بر وسط السماء باشند و بر اس حمل دو کوکب هست که انرا سر طین گویند چون  
آفتاب در بیست و پنج درجه میزان رسد در نصف الليل بر وسط السماء بود <sup>رسد در</sup>  
و در شمال شرابا کوکب روشن است که انرا اسل القول گویند چون آفتاب <sup>در</sup> بیست و  
درجه عقرب رسد در نصف الليل بر وسط السماء بود این قول در معرفت نصف  
اللیل بر سید تخمین در تمام ایام سال کافیست واللہ اعلم حرام معرفت  
وقت دعا چون دعا حکم حدیث نبوی علی قال لا شایف الصلوات و کرام  
الحیات مفر عیادت هست و اصل آن هست پس اختیار وقتی که در آن وقت دعا  
بشرف اجابت مقرون گردد نیست و اولی بود حکما گفته اند که در وقت دعا کردن  
اگر برای آخرت باشد و اموری که تعاقب آن دارد باید که قدر قویس باشند و آخر  
ناظر بر هر و اگر برای دنیا باشد و طلب مال باید که قدر ثور بود یا میران ناظر  
بمشتی و این بخاری بسیار صحیح رسیده است و بجهت طلب جاه قدر اسد <sup>آفتاب</sup>  
در حمل یا قدر حمل و آفتاب در اسد باشد و گفته اند که اگر مشتری در سرطان یا قوس یا  
حوت بود و قدر ثور یا میران متصل بمشتی در حافی الحال مستجاب شود و بجهت  
انسان سلطان و وزارت باید که قدر سرطان باشد و مشتری در ثور یا مشتری



در سرطان و قمر در ثور بود شری که ناظر باشند بیکدیگر و شرط اعظم درین باب  
 ملا حظة کف الخضیب است که یکی از ثوابت است از قدیم و اگر کوکب ذات  
 الکریسی است که از صورت شمالی است و چون دو کوکب فرغ الدلو المخر بنصف النهار  
 رسد کوکب ذات الکریسی در شمال نیز بنصف النهار باشد و از کوکب مستنیره  
 آن صورت یک کوکب در پیشتر می آید کف الخضیب است چنانچه قمر و عطارد مقارن  
 کف الخضیب شوند هر دعایی که در آن وقت کنند مستجاب شود و بجهت توانگری در  
 باید که آفتاب مقارن او باشد و بجهت ظفر بر دشمن و ظالم باید که مشتری مقارن  
 او باشد و بجهت طلب مال باید که زهره مقارن او باشد و باید که زحل و مریخ مقارن  
 او نباشند و اگر اجتماع شمس و قمر در برج تقویم کف الخضیب واقع شود در آن  
 وقت البته دعا مستجاب شود و صاحب مخفی نور الله مرده فرموده است که  
 چون کوکب کف الخضیب بدایره نصف النهار رسد فوق الارض در آن وقت  
 هر دعایی که واقع شود مستجاب شود از هر کس که امری مخالف شریعت باشد  
 که دعا مستجاب شود و در اول سال هشتصد و هفتاد و دومین روز جمعه  
 پنج خاقانی کوکب کف الخضیب در دقیقه چهل و دوم از درجه پست و  
 نهم حمل بوده و در بدایه فائز هرات در تاریخ مذکور از ابتدا و وصول آفتاب

الکریسی

هشتم در درجه جدی تا وصول آن بدواز دهم در درجه سرطان  
 رسیدن این کوکب بنصف النهار فوق الارض در روز بود و در  
 آن نصف دیگر در شب و ما جدول استخراج کردیم در تاریخ مذکور  
 که از آن وقت وصول آن کوکب بنصف النهار معلوم گردد ساعات  
 و دقائق گذشته از اول شب یا اول روز و چون ثوابت هر  
 هفتاد سال یک درجه حرکت میکنند چون هفتاد سال  
 از تاریخ مذکور بگذرد این جدول را تجدید استخراج کنند و  
 طریق استخراج این جدول چنانست که تفاضل میان  
 مطالع ممر کوکب کف الخضیب و مطالع استوایی تقویم  
 آفتاب بنصف النهار بگیرند و آن تفاضل را به پانزده قسمت  
 کنند خارج قسمت ساعات بعد از زمان وصول کوکب  
 باشد بدایره نصف النهار از نصف النهار ماضی یا

مستقبل و از ساعات بعد از نصف النهار

ساعات بعد از اول روز یا اول شب معلوم

گردد و جدول اینست











واصل شد و صاحب  
 اهل باشد او محبت نماید  
 جمال باشد او محبت نماید  
 داشت که شمشیر که بر چوب خست  
 تارست کردارست و محبت عالم در ده راه به یاری کشیدم که آن شد  
 کرد اند چنانکه باران زمین پرورد راه به یاری کشیدم که آن شد  
 از بار قرض و زمین ندیدم و همه نری کشیدم که آن شد  
 بین عیبی عیب خود نادیدم که آن شد و عفتش او را کوشش کشیدم که آن شد  
 کی بود هر که گفتار کرد و موافق نباشد عفتش او را کوشش کشیدم که آن شد  
 آن دادن است هر که شوالی کند که سزاوار آن نباشد عفتش او را کوشش کشیدم که آن شد  
 خوش خود خویش بیجانگان باشد و بد خویش بیجانگان باشد عفتش او را کوشش کشیدم که آن شد  
 که فایده آن هر افراسکت نیستی بدان نیست  
 سلام علیکم و آیت الله العظمی و زعفران بنویسند و بکلام  
 از سخنان طبع فاد خواجه خالین سلام علی موسی و هارون سلام علی آل یاسین  
 حق گویند و در حدیثی است که گویند که گویند و کارداران عاقل آن را این  
 چنان است که در حدیثی است که گویند که گویند و کارداران عاقل آن را این  
 ابی بنی هاشم را در حدیثی است که گویند که گویند و کارداران عاقل آن را این



اقصی حلال الله



